

راز دلباختگان

«۲»

شماره اجازة فرهنگ و هنر نخراسان

۳۰۱

۵۰۵۱۷

این کتاب و دوره ۸ جلدی اقوال الأئمه

را از مولف بخوانید

تهران صندوق پستی ۳۶۰۸۶

تلفن ۲۹۲۹۹۴

راز دل‌باختگان

« ۲ »

دُعای حضرت امام علی بن بحسین زین العابدین علیه السلام

که ابو حسره ثمالی صحابی متوفی ۱۵۰ هـ

روایت کرده است

مقدمه و ترجمه

بقلم

په سید علی کبیر موسوی

محبّ الاسلام

ناشر: چند نفر از خیر جوانان

حق طبع با اجازه آزاد

طبع چهارم

(RECAP)

2264
106745

331

1971

مقدمه چاپ اول:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گر بمبیرم جان من باقسیت در جسم سخن
کانتشار روح در آیات و آثار من است

پروردگارا؛ جهانی با این بگفتی و عظمت آفریدی
راستی چه عظمت! چه نظم! چه ترتیب! از دره
هوا تا دره بیضاء، همه حیرت انگیز، همه شگفت آمیز،

همه دیدنی، اوصاف همه شنیدنی، آسمانها چه رفیع
 دریاها چه عمیق، کوهها چه بلند و رودها چه سست! روزها
 چه روشن، شبها چه تاریک! ستارگان پراکنده،
 ذراتشان پیوسته! آب روان، باد وزان، آب
 سنگین بر پشت ابرسبک، ابرسنگین بر پشت آبسبک!
 همه در فراخای گیسو ته را و بس منظم، اجسام ثقیل
 که نتوان برداشت، برخی هم لطیف که نتوان دید،
 ماسیان بدریا، آسمان بصر، طیور در هوا، ذرات در
 فضا! همه در همه جا از سفره کرمت منعم.
 گل لطیف را از خار تخراش جگر سوز بر آری و میوه
 شیرین از چوب...!

خوانِ احسانت کماری ندارد، و بحرِ جودت را
کرائی نیست .

واله، حیران، شیدایم که چه را ببینیم، حماد
را بگریم یا نبات ! حیوان را تماشا کنیم یا انسان
انسان ؛ ده چه انجوبه خلقت، چه مجموعه اش
خداوند ! آثار قدرت و علم و حکمت سجدهی در
همه چیز ظاهر است، و مطهر لطف و احسان و آ
در همه جا بویدا، که آندسته که دعوت پیامبر است
سرگرم این شگفتیها شدند و دل باخته این عجایب،
این نظم گشتند و لبسته این آثار .
پر تو قدرت دیده دلشان خیره کرد و آوازه

علمت گوش هوشد انرا کر...!

بجان باطل خویش پنداشتند که آنچه هست همین
است که محسوس ماست .

اما... مومنین تو، آنانکه بدعوت سُفْرایت لیتیک
گفتند، میدانند که نهایت کم عمقی و بی انصافی و کوتاهی
است، جهان ببینند و جهان آفرین رانه، گل
خوشبورا ببینند اما گل آفرین را، نی .

فرق اینجا است که موحّدین، آنانکه بتو اقتدر
بتو آن علمت، بتو آنگونه سلطنت ایمان آوردند
هر چه ببینند، گویند: « اینمه آواز ما از ش بود »
جان شگفتیها که عده ای را همراه کرد، بر مراتب ایمان

ویند
 ایندسته میافزاید، ولی آنها که پیامبران ایمان نیارند
 عکس اینراه را پیوندند؛ گرچه شاید برخی از اینراه نیز به
 مقصد برسند، بجدی در مخلوقات تحقیق و موشکافی
 و کنجکاو می کنند و از ماده قطع شوند و معنی نزدیک، تا
 بی اختیار بگویند: **بَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْمَخْلُوقِينَ**

این سخن از تو است: **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ**

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخَلَقَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، لَيَقُولُنَّ: اللهُ،

قُلْ: فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ؟ (۱)

و اگر از این کافران مشرک سؤال کنی که آسمانها و
 زمین را که آفریده، و خورشید و ماه، مشرکان کیست

بیقین جواب دهند که خدا آفریده، پس چرا «با
 این اقرار» باقرا، «و دروغ، از توحید و معرفت به
 شرک و جهالت» می‌شتابند؟!
 و باید دانست که ایمان بس اندکند.

پروردگارا؛ در این زمین خاکی، بشر خاطمی،
 چند روزی بسر می‌برد، اما هر کس کسی دارد، یار لور
 دارد و بجزئی سرگرم و پیوسته و دبسته است
 از زمان باستان، مال، مقام، جاه، شهرت،
 زن، پول و... بغلط بجای تو مورد توجه بوده است،
 درینا، که تلاش و کوشش و جوشش و سعی
 و تدبیر و جنگ و گریز و گرنش و پورنش و تملق

و بندگی را، بدرگاه بندگان تو برودی و گذاشته
و خود در گذشته اند.

ثروت و منال از سیم و زر و قدرت و شهوت،
دورانی کوتاه و وفائی کوتاهتر دارد؛ دیوار چین، اسپرک
مصر، طاق کسری، تخت جمشید، خرابه های بابل،
کوه بیستون و سنگ و گل نبشته های اینجا
و آنجا، هر یک گواهی صادق از درگذشت ما و
گذشت روزگار است.

همه خواب، همه ساکت، همه بی حساب...!
از همان کَلده و آشور قدیم که خمر نشی خاک و خشت
و سفال، چیزی باقی نمانده، پسیری روشن ضمیر

وزنده دل و پاکسینه جان، با غمی راسخ و جوان
 برای خدا، بسوی خدا، جت بقای نام خدا بجا
 مکه شافت و بدست تیری فرزندش خانه ای از
 سنگ و گل بنا م خدا بساخت و با توپن از دنیا
 کرد: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادِعَ مَدْيَنَ عِندَ
 بَيْتِكَ الْحَرَامِ، رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مَنْ النَّاسِ لِيُؤْتِيَهُ
 الْبَهْمَ وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۱)

پس از گذشت هزاران سال، خانه باقی،
 عزت خانه و بانی خانه باقی و رازخانه روزافزون
 و باقی است، پروردگارا! کور شود آن بیذکره برآید

ای باقی لایزال ؛ اگر خیزی بمانده‌هاست که تو
 بسته و پیوسته است و باقی فانیست .
 ای پاکیزه آفرین ؛ پاکان و بیکان ^{شاد} و روشن
 که خزار تو نترسند و غیر تو نپرستند ، بلطف تو وابسته
 و به بستی تو هستند .

خانه « کعبه » را نگهداشتی و « ابراهیم » و
 اسماعیل « بانی خانه ، و اولادشان را به « هدایت
 عزت بخشودی (۱) ، و دودمان وی را در نهایت
 راه خود کردی و سرسلسله سقرای خویش « محمد
 صلی الله علیه و آله را از تبار « ابراهیم » برگزیدی و آل طهارت

صاف

۱، وَاذْ قَالِ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَوْثَانَ

وی را برگزیدگان خلق و داعیانِ خسیه و ائمهٔ ابرار

نام دادی . (۱) ❖ ❖ ❖

اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله حقیقتِ انسا را بانسانها
 شناسانیده اند، و بانورایمان و ارادهٔ عمل صالح و
 برقراری ارتباط بین خالق و خلق، صفای باطن
 و جلای خاطر و ضمیر صافی برای بشر آماده ساخته اند و
 در عین حال، و طائفِ زندگی بشر را نیز بطور آتم
 و احکام گوشه زد کرده اند، برستی این ذخائر گرانبها
 معنوی و نعمات روحانی آسمانی که قلب را روشن و

(۱) رَبِّ اجْعَلْنِي مَفِيمًا الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ . «سوره ابراهیم آیه ۱۲»

روح رازنده میکند و بنده را از کوره خاک بعالم
 پاک فرامیخواند، آیتی روشن بر تئیه اسلام
 و عصمت آل رسول صلی الله علیه و آله و سر مشقی برای در ما
 جسم و جان من در دو اجتماع ما است ...

ما این نوع ادعیه ماثوره از ائمه طاهرين علیهم السلام
 را ندای روح بشر میدانیم .

ایک سخن ما درباره دعائی است که ثابت بن
 دینار، معروف به کُتبیّه « ابو حسنه ثمالی » علیه السلام
 از امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین
 علیه السلام روایت کرده است، خوانندگان
 بصیر، با دقت در معانی دعاء، خود گواهی بصدق

گفتار ما میدهند .

ابو حمزه ثمالی (ثابت بن دینار کوفی) ، منسوب
 به ثماله (مرکز قبیله آزد) است ، ولی در انساب
 «سمعانی» ، «ثماله بن اسلم بن کعب بن عبدلله
 بن مالک بن نصر بن آزد بن غوث» است ؛
 وقال ابن السدیم : اسمه ثابت بن دینار .
 مقام ابو حمزه :

از امام ششم علیه السلام روایت شده که در
 حق وی فرمود : « ابو حمزه در زمان خودش مانند
 سلمان است در زمانش » .

عامة از وی روایت کرده اند و ابو حمزه کتاب

تفسیری بر قرآن و رساله ای در حقوق و کتابی در
زهد و کتابی در نوادر دارد .

«فضل بن شاذان» گفت: من از شقیه
شنیدم که امام ششم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما
الصلوة والسلام فرمود: ابو حسره در زمان خود مانند
لقمان در زمان خودش بود، زیرا، وی خدمت و
حضور چهل نفر از ائمه را درک کرده بود^۱ .
سعدان بن یحیی از ابو حسره ثمالی از ابی اسحاق
سبیع از حارث از علی علی السلام نقل
روایت کرده است: هر که برادرش را برای خدا

جهت وعده‌خدائی زیارت‌کننده برای غیر خدا،
 خداوند بفرماید: زار ملک را موکل فرماید که
 بوی نذ کند مبارک بادت پاک شدی بهشت
 بر تو مبارک و پاک و گوارا باشد. (۱)

مَنْ زَارَ آخَاهُ فِي اللَّهِ لِأَعِيْبِهِ النَّاسِ مَوْعُودِ اللَّهِ
 وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ طِبْتُ طَابَتْ
 لَكَ الْجَنَّةُ.

الفتر علماء در باره ابو حنزه :

كَانَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَالْبَقْرِ
 الصَّادِقِ وَالْكَاطِمِ عَلِيمِ السَّلَامِ، وَهُوَ الرَّاَوِي عَنْ

زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُعَاءَ السَّحْرِ الْكَبِيرِ فِي
 شَهْرِ رَمَضَانَ الْمَعْرُوفِ بِدُعَاءِ أَبِي حَسَنَةَ
 الَّذِي تَشْهَدُ بِلَاغَتِهِ وَمُضَامِيَةِ بَصَحَةِ نَسَبَتِهِ.

مقام علمی و روحی ابو حمزه :

« راوندی » در حیراج از « داوود رقی »
 نقل میکند که در ناحیه ای از کوفه مردی را دید که
 اطرافش جماعتی جمع شده اند و وی سخن میگوید
 نزدشان شافت، دید فقهای شیعه اند،
 پرسید که این شیخ کیست؟ گفتند: « ابو حمزه
 ثمالی » است، داوود گوید: در همان مدت که
 مانشته بودیم، عربی آمد و گفت از مدینه آمده ام

«جعفر بن محمد» علیهما السلام از دنیا رفت،
 ابو حمزه فریادی بر آورد و دستش را با سَف بر زمین زد و
 پرسید: آیا از حضرتش وصیتی شنیدی؟ عرب
 گفت: بفرزندش عبدلّه و فرزند دیگرش موسی علیهما السلام
 و منصور خلیفه وصیت فرموده است، ابو حمزه -
 گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُضِلَّنَا، دَلَّ عَلَى الصَّغِيرِ
 وَبَيَّنَّ حَالَ الْكَبِيرِ وَسَوَّاهُ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ .

و پس بسوی قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 شافت، نماز گذارد و ما هم نماز گذاریم، از
 وی خواستم تا کلام خود تفسیر کند، گفت: امام علیه السلام
 باین وصیت، حال فرزند بزرگ را بیان داشته

ولی بر فرزند صغیر دلالت نموده، زیرا دست صغیر را
 با کبیر در امر وصیت گشوده و امر عظیمی را بر منصور
 پوشانیده است، زیرا منصور هرگاه بپرسد
 وصی امام علیه السلام کیست؟ بی پاسخ گفته شود توئی!

ابو حمزه در نقل حدیث ثقه است

علامه جبل عاملی در اعیان شیعہ پس از نقل اقوال
 مختلف در باره ابو حمزه در باب «تمیز» مینویسد:
 فِي مَشْرُكَاتِ الطَّرِيقِ بَابُ ثَابِتِ الْمُشْرِكِ بَيْنَ مَنْ
 يُؤْتِيهِ وَبَيْنَ غَيْرِهِ، وَيُمْكِنُ اسْتِعْلَامُ أَنَّهُ ابْنُ دِينَارِ
 الثَّقَةِ بِرِوَايَةِ عَبْدِ رَبِّهِ الثَّقَفِيِّ وَرِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ

مُحَبَّبٌ عَنْهُ وَرِوَايَةٌ لِبُوشَ بْنِ عَلِيٍّ الطَّارِعِ عَنْهُ وَ
 وَرِوَايَةٌ لِمُحَمَّدِ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْهُ، وَرِوَايَةٌ لِهَوْعَانَ
 أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ -
 وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ۱۵۰ ع ۱۵۱ شيعه

وفات ابی حسره:

ابو بصیر گفت: « وارد شدم بر امام ششم علیه السلام
 امام از من سؤال فرمود ابو حمزه چه شد؟ گفتم
 وی بیمار بود، فرمود: « وقتی که برگشته از من سلامش
 برسان، بدان که وی در فلان ماه و سال
 روز میمیرد» ابو بصیر گوید: عرض کردم فدایت

شوم، شما بوی انس داشتید و او هم از شیعیان
 شما بود، فرمود: راست گفتی، برای وی مقام نبی
 نزد ما هست. پرسیدم شیعه شما با شما خواهند
 بود؟ فرمود: «اگر شیعه از خدا برسد و رعیت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله را بکند و از گناهان، خویشان را نگذارد»

با مادر در جات ما خواهد بود» (۱)

گفت همان سال برگشتیم، ابو حمزه جز مدتی
 اندکی زنده نبود و وفات یافت.

وفات ابو حمزه بنا بر آنچه شیخ و نجاشی
 نقل کرده اند، سنه ۱۵۰ هجری قمری بوده است

دعای سحر:

مضامین عالیہ و معارف الہیہ کہ در این دعاء
 است، گواہی صادق بر صحت این نسبت است
 که «کلام امام علیؑ السلام است و امکان ندارد
 غیر امام چنان سخن بگوید».

براستی اگر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و آتش نبودند، بشر
 خدا را نشاخته و نمیدانست که چگونه با آفریدگارش
 سخن گوید، و دست هومی و ہوس و خواہشهای
 پست آدمی، بر صحن آسمانی خط بطلان کشید
 و زحمت انبیاء علیہم السلام بر اثر جاہ پرستی دو
 بیاد رفتہ بود...!

آیا این همان توراتی است که بر نبی صاحب
 عِزَمی چون موسی علیه السلام نازل شد؟!
 و یا این همان انجیلی است که بر پیامبر عظیم
 الشانی چون عیسی علیه السلام فرود آمد؟!
 اگر چنین است، چرا یک تورات در دو طبع
 با هم فرق دارد، چرا سخنان عهد متیق و عهد
 جدید خرد پذیر نیست؟ چرا...؟!
 آری، خدائی را که پیغمبرانش معرفی کنند،
 غیر از آن خدائست که اندیشه ناتوان بشری

(۱) برای اطلاع از وضع حدیث، رک. به مجلدات انیس الاعلام - التوضیح -
 صدقار سلطان - بشارت حدیث - ازاله الأوهام - الرحمة المدرسیة - راهنمای بود
 و نصاری - محضر الشهود - و... از همه بهتر متن حدیث و...

مطابق فهم ناقص خود معرفی کند، هر چند در مند

محقی چون بدینجا رسد خواهد دانست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و اولاد طاهرینش چه حق بزرگی بر جمله حقیقت

جویان و خدا پرستان عالم دارند...

خوانندگان ارجمند؛ حال خوابید داشت

که چرا ما مناجات این برگزیدگان خدائی

را از زبان اصلی عربی، بفارسی ترجمه میکنیم،

چرا در این کار اصرار داریم؟

بله، برای این که ببینید خاندان پیغمبر اکرم -

صلی الله علیه و آله خدا را چگونه شناختند و چگونه با معرفی کردند

، برای این که عجز و ناتوانی و خواری بشر را در برابر

عظمت و قدرت آفریدگار بسجید؛ برای اینکه
 بدانید اسلام یعنی چه، وجه میگوید؛ برای اینکه
 ببینید خدائی را که پیشوایان اسلام برهنه
 قرآن معرفی میکنند، با خدائی که تورات و
 انجیل معرفی میکنند فرق دارد؛ برای اینکه
 پیشوایان مذہب شیعه را بشناسید؛ برای اینکه
 ببینید شیعه خداپرست است؛ برای اینکه با او
 کنید صرف دشمنان شیعه، یا وه است؛ برای
 اینکه بهترین راه اصلاح جامعه را مانسان
 داده باشیم؛ برای اینکه توای خواننده
 جوان، این دعا را که میخوانی بعضی چه میگوئی.

برای این که اگر بدگیری نمیکونی و امر معروف
 ونهی از منکر را ترک گفته ای، حداقل، خدائشای
 را بنفس خود تلقین کنی ... آری، برای اندیشه
 است؛ برای سَـمَشَق است،، برای
 یک مرتب خواندن و کنار گذاشتن نسبت

مَشَقْ مقدس - اردیبهشت ۱۳۳۲ شمسی . محبت الاسلام

دُعای کجیل و ترجمه آن که به عنوان «بخش اول راز دلربانگان»
 نشر یافت، مانند همین بخش بدست یاری چند نفر صاحبِ اهلِ درد
 بود، و اینک بخش دوم آن ...

۱۳۵۰/۲/۲۵ شمسی - کتبه عباس سرتی

این دو نفر پس بدست بنده، پس ای
 اگر یاری چند نفر خود بود
 الحاقی، خواننده، انجمن
 در این روزهای
 اداره توفیق بیان
 انجمن عبادت
 دانشمندان
 و این روزها
 در این روزها

هَذَا عَمَّا عَلَّمَنِي أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكُرْ

بِي فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْبَنِ إِلَى

الْحَيْرِ يَا رَبِّ وَلَا يُوجِدُ

إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْبَنِ إِلَى

النَّجَاهِ وَلَا تُسْطَاعُ إِلَّا بِكَ

ابنای روزگار به صحه اروزند و باغ
 صحه اوباغ زنده دلان کوی کبریا «سعدی»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَا تُؤَدِّیْ بِغَیْرِ عَفْوِیْنِکَ وَلَا تَمُکِّرُ
 بِیْ حُجَّتٍ حَیْلَیْکَ .

پروردگارم! از کجا بمن نیکی رسد؟ و حال آنکه
 خراز (خرائن نقصان ناپذیر رحمتی که) نزد تو است (دیگر جای)
 یافت نمیشود.

و از کجا برای من نجات خواهد بود؟! که خبر تو کسی را میسر

لَا الذَّبِي أَحْسَنَ اسْتَعْنُ عَنْ عَوْنِكَ

وَرَحْمَتِكَ وَلَا الذَّمَّ أَسَاءَ وَأَجْرَ عَلَيْكَ

وَلَمْ يَرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ

يَا رَبِّ يَا رَبِّ كَمَا نَفْسٌ تَمَامٌ شُودِ بِكَ

عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ وَ

دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ

مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الذَّمُّ أَدْعُوهُ فَجِيبْنِي

وَأِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي

نیت . نه آنکه خوبی کنذار یاری و رحمت تویی نیاز
 است و نه کسی که بر تو گستاخ شود و بدی کند و خشود
 ترا بدست نیاورد از قبضه اقدار تو بسیرون رود .

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ !... (يَا عَمْرُؤُكَ
 وَاَنْتَ ذَلَّلْتَنِي عَلَيْنِكَ وَدَعَوْتَنِي اِلَيْكَ) .

برحمت و عطف و قدرت تو، و به علمی که بوسیله
 پیامبرانت بمن دادی ترا شناختم، و تو مرا بر خودت
 رهنما شدی، و تو مرا بسوی خویش فرخواندی، و اگر
 (رحمت و هدایت تو دلیل ما) نبودیم نمیتیم تو گیتی،
 ستایش خدائی را سازد که وی را میخواهم پاسخ
 گوید گرچه به هنگامی که حضرتش را بخواند گندی کنم، حمد

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَأَلَهُ

فَبَطَّنِي وَإِنْ كُنْتُ

بِحَيْلٍ أحيانَ يَسْتَقِرُّ صُنِّي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ

كُلَّمَا سَأَلْتُ لِحَاجَتِي

وَأَحْلُوْبِيهِ حَيْثُ سَأَلْتُ

لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ قَبِيضُ

لِي حَاجَتِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُوهُ

آفریدگاری را رواست که از او مسئلت میکنیم بمن میبخشد، اگر چه
 به سبب گاهی که (با صلۀ رحم و نیکی بمردم و حکمت بمسئدان
 و دادن قرض بدرماندگان) از من وام خواهد شد من بخیل میورم

کی رفته ای ز دل که من آنکم ترا	کی بوده ای نهفت که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده ای که شوم طمّاحضویر	پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمد که من	با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

سپاس و ستایش خداوندی را رواست که هر آن
 وقت بنحوا نعم برای رفع نیاز مندیهایم بدون میانجی باطنی
 خلوت میکنم و او حاجتم را بر میآورد، حمد (و شکر همه کائنات)
 فقط ذات پاک را رسد که وی را بنحوا نعم و جز او دیگری را

(۱) مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا؟ (قرآن کریم)

وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ

لِي ۚ دُعَايَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ

رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَنِي جَاءًا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ۚ

وَكَلَّمَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي

وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ ۚ

فَيُهَيِّبُونِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

نخوانم؛ وگرنه کسی را بخوانم خواسته مرا اجابت نکند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَا وَجَّهَتْ

عَيْنُهُ لِأَخْلَفَ رَجَائِي .

ستایش و سپاس جهانداری را نزد که بجز

او بدگیری امیدی ندارم، و اگر بغیر او امیدوار باشم حلال

خواستم امیدم کند.

نیایش و ستایش فقط خدا را است که «در تمام-

نیازمندیم» مرا فقط بحضرت خود واگذار فرمود

و بدینوسله مرا گرامی داشت و مردم و انگذشت تا سبک

و یا چیزیم ندارند.

پرستش و سپاس پروردگاری را رواست که برین

نَحَبَّ إِلَىٰ وَهُوَ غَيْرٌ عَنِّي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِمَعْلَمٍ

عَنِّي حَتَّىٰ كَأَنَّ

لَا ذَنْبَ لِي، فَزَبَّ

أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي

وَأَحْنُ بِمَجْدِي .

و همه کائنات بی نیاز است، با هم با من بدوستی
 و عطفوت رود، حمد خدای را که می ارگنایان «من میکند
 و همواره با من بر دباری میکند؛ تا بدان حد که گویا گنای
 ندارم... !

جلوه روی تو اندر نظری نیست که نیست
 پر تو نور تو اندر گزشت نیست که نیست
 چرخ و افلاک به عشق تو بود دور زبان
 نور عشق تو به شمس و قمری نیست که نیست
 بجز از یاد درخت سبزه تو دید از خاک
 آفتاب بدل هر حجری نیست که نیست
 ذکر تسبیح تو اندر لب هر ذره نخلان

اللَّهُمَّ اجْنِبْ أَجْدُ

سُبُلَ الْمُطَالِبِ إِلَيْكَ

مُشْرَعَةً، وَمَنَاهِلَ

الرَّجَاءِ إِلَيْكَ مُزْعَةً

وَالْأَسْنَانَ بِفَضْلِكَ

لِمَنْ أَمَّلَكَ مُبَاحَةً

وَأَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ

لِلصَّارِخِينَ مَفْتُوحَةً

حمد بی حد تواند ر شجری نیست که نیست

فَرَّجِي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَأَحْسَنُ مَجْدِي .
 (حقیقت چنین است که اندکش گفتم و همی باز
 گویم) پس پروردگارم از همه چیز بزرگتر من نیکو تر و بستايش
 و نیایشم سزاوارتر است .

پروردگارا ؛ همانا که من می بینم و می بینم که سر تمام
 رشته ها و طرق نیازمندید یا بسوی تو باز است ،
 و زلال حیاطش امید بند تو سرشار ، و برای آنانکه از تو
 و بتو مید و ازندیاری خواستن و کمک جستن از فضل تو
 رواست ، و همی درهای تمیات و دعا بسوی تو برای
 ناله کنندگان گشوده و برای پناهندگان گشاده است

وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ

وَلِلْمَلْهُوفِينَ بِمِرْصَدِ إِعَانَةٍ وَ

أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا

بِفَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْجَلِيلِينَ

وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأْثَرِينَ

وَأَنَّ الرُّاحِلَ لِيكَ فَرِيدٌ

الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تُخَجَّبُ عَنْ

خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُجِبَّهُمْ لِأَعْمَالِ دُؤْبِ

و یقین دانم که در مقام اجابت دعای امیدوارانی ،
 و هم این توئی که در کینگاه ملک در ماندگانی ، در امید
 به بخشش تو پاداشش خواهد بود و در خوشنودی بقضای
 تو وسعت روزی و کثرت نعمت است ، آری اینها
 بجای منع بخیلان و مال و منال دویان است ، پرورد
 این منم که گواهی میدهم آنکه بکوی تو عازم است و ایش
 بسی نزدیک است ، و این توئی ای آفریدگار که آفریدگار
 پنهان نه ای ، جز آنها که امید بخیر تو بندند ، بدین امید
 و کردار با بجا از حضرتت محبوب مانند .

ز خود بینی است گردانی ، حجاب چشم انسانی
 حذر ارا دیدتوانی ، تو ما خود در میان
 «نیت»

وَقَدْ فَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلَبِي وَ

تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتُ بِكَ

أَسْتِغَاثِي وَبِدُعَائِكَ تَوَسَّلِي مِنْ غَيْرِي

أَسْتَحْفَافٍ لِأَسْمَاعِكَ مِنِّي وَلَا أَسْتَجِيبُ

لِعَفْوِكَ عَنِّي بِلِثْقَتِي بِكَرَمِكَ وَسُكُونِي

إِلَى صِدْقٍ وَعَدْلِكَ وَلِجَاهِي إِلَى الْإِيمَانِ

بِتَوْحِيدِكَ وَبِقِيَمَتِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا

رَبَّ لِي غَيْرِكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ

و همان من با وقوف بدین حقائق بسوی تو عازم و
 باینکه نیازمندیا، بکوی تو روی آرم برای احتیاج
 و بخشش خواسته بایم، و فقط حکمت و فریادری از تو خواسته
 و میخواهم و دست آویز خود را در خواست از تو قرار دهم
 با اینکه سزاوار آن مقام شایخ منیم که دعایم بشنوی،
 و نه لایق آنم که با گذشت و عفو خویش از من، پاخم گونی،
 بلکه اطمینان بکرم تو دارم، آرامشم از راستی و درستی
 وعده تست و به اعتقاد بتوحید تو پناه آورده ام، بدان
 اطمینان دارم که از کمون من آگاهی و مرا میشناسی «که
 جز تو مرا خدائی نیست، و سزاوار پرستشی جز تو نباشد
 تو یکتائی، ترا نبازی نیست.

لَا شَرِيكَ لَكَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ

الْقَابِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ

صِدْقٌ: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ

فَضْلِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ

وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي

أَنْ نَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَنَمْتَنِعَ

الْعَطِيَّةَ وَأَنْتَ الْمَنَّانُ

بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ

ای ز وجود تو وجود همه	پرتوی از بود تو بود همه
نیست کن و هست کن نیست	غیر تو و صنع تو موجود نیست
غیب ازل نور شهود از تو نیست	لوح عدم نقش وجود از تو نیست
روشنی لعل بدخشان ز تو	پرتو خورشید درخشان ز تو

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْفَاعِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ؛
 وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.
 پروردگارا! تو گفتی ای و گفتار تو حق است و وعده
 تو راست، اینست گفتار تو: «از فضل خدای بجواب
 ما که خدا بشما بسیار مهربان است».

از صفات تو این نباشد که به درخواست فرمان دهی و
 عطا را جلو گیری، و توانی که با بخششای خویش بر همه ممکنات

وَالْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِحَنِّ رَأْفِكَ اَلِهِي رَبَّنِي

فِي نِعْمِكَ اِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَنُوْهُتًا بِاَسْمِ

كَبِيرًا يَا مَنْ رَبَّنِي فِي الدُّنْيَا بِاِحْسَانِهِ وَ

تَفَضُّلِهِ وَنِعْمِهِ وَاشارَةٍ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَى

عَفْوِهِ وَكَرَمِهِ مَعْرِفِي يَا مُؤَلَّيْ لِي بِاِعْلِيَّكَ

حُبِّي لَكَ شَفِيعِي اِلَيْكَ وَاَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِي

بِدَلَالَتِكَ سَاكِرٌ مِنْ شَفِيعِي اِلَى شَفَا عَنكَ

اَدْعُو يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ اَحْرَسَهُ ذَنْبُهُ

بس منت نبی، و برایشان از هر سوی سوذرسانی با مهربانی
و رأفت بسیار.

خدای من! از کوییم در نعمتها و احسان خویش پرورش
دادی و در بزرگی نامم بلبند و مرا از جمند فرمودی پس
ای کسیکه در دنیا با احسان و تفضل و نعمت خویش مرا پرورد
و در سرای جاوید آخرت بسو من بعبود و کرم خود اشارت فرمود
ای مولای من! معرفتم بسوی تو اتم رساناست، دوستیم
تو میانه تخم برای بخش گناهان من است، و سخت اطمینان
دارم بر بهر نهامی خود که بسوی تو اتم رساناست، و هم از
میانه خویش آسوده خاطر و در آرامشتم که شفاعتت را میپذیرد
آقای من! ترا بر بانی میخوانم که گناهایش را لاش کرده

رَبِّ اُنَا جِيكَ بِقَلْبٍ وَّوَدِّ

اَوْبَعْنَه جُرْمُهُ، اَدْعُوكَ

يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاغِبًا

خَائِفًا، اِذَا رَاَيْتُ مَوْلَاهُ

ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَاِذَا

رَاَيْتُ كَرَمَكَ طَبَعْتُ.

پروردگارم ! بادی راز و نیازی دارم که جبرش
 دستخوش هلاکش نموده (احساس اشتیاق و
 محبت را نسبت بدرگاه با عظمت نمیتوانم تقریر کنم که چگونه
 جامع اضدادم، جز اینکه بگویم) :

پروردگارا ! ترا میخواهم وارفت و غضبت گریزانم و
 برحمت و لطف و احسانت مشاتم، و به بخشش و گذشتت
 امیدوارم و از عدالت و بختگیری در حسابت سخت ترسان
 و هراسانم .

آقای من ! هرگاه گناهان خوشتن منیم، داد و
 فریاد از دل برآرم، و هرگاه کرم و بزرگواری و بخشش
 ترا می بینم به طمع انتم .

فَانْ عَفَوْتَ فُحَيْرٌ رَاحِمٌ وَاِنْ عَدَّ بُتْ

فَعَبْرٌ طَالِمٌ حُجِّي يَا اللّٰهُ فِي جُرْأَنِي

عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ اَنْبِيَائِهِ مَا نَكَرَهُ

جُودَكَ وَكَرَمَكَ وَعُدَّتِي فِي شِدَّتِي

مَعَ فَلَةٍ حَيَاتِي اِنْكَ وَرَحْمَتُكَ وَقَدْ

رَجَوْتُ اَنْ لَا تُخَيَّبَنِي دِيْنَ وَدِيْنَ

مُسْتَبِي فَحَقُّ رَجَائِي وَاَسْمَعُ دُعَائِي

يَا خَيْرَ مَنْ رَجَاهُ دَاعٍ وَاَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ

فَإِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرٌ رَّحِمٍ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ.

اگر بخششی بهترین مهربانی، و اگر عذاب کنی باز تمکلاً

نباشی.

ای مستمع جمیع صفات کمالیه؛ گستاخیم بر سوال و

بخشش و بزرگواری تو دلیل من است، با آنکه اعمالی ام

که پسند تو نیست، رافت و رحمت تو نیروی من در ستم.

و اندکی شرمم از تو است، و حقاً امیدوارم که نومیدم مگر مایه

بین این دو «دلیل و نیروی خودم» و آن دو (رافت و

رحمت تو) امید «تا و آرزو» دارم، پس امیدم جائه

تحقق بپوشان و دعایم اجابت فرماید ای بهترین کسیکه

خواننده او را بخواند، و ای برتر از هر کسی که امیداری بدو امید بند

عَظُمَ بِأَسَيْدِ أُمَّلِي وَسَاءَ عَلَيَّ فَاَعْطِنِي

مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أُمَّلِي لِأَنْ تَوَاحِدَنِي

بِأَسْوَرِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ بِحُلٍّ عَنِ مَجَازِ أُهُ

الْمُذْنِبِينَ وَحِلْمِكَ بِكِبْرٍ عَنِ مُكَافَأَةِ

الْمُقْصِرِينَ وَأَنَا يَا سَيِّدَ عَائِدِ بِفَضْلِكَ هَائِلٌ

مِنْكَ لِيكَ مِنْ جَرْمِ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّنْعِ عَمَّنْ

أَحْسَنَ بَاطِنًا وَمَا أَنَا يَا رَبِّ مَا خَطَرِي!

هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ

ای آقای من ! آرزویم بزرگی و کردارم زشت
 پس باندازه آرزویم، آن بخشش خویش بر من بخش و
 برشتی کردارم مواخذه ام مفسر ما، چه همانا کرت از
 کیفر گنهکاران برتر، و بردباریت از مکافات تقصیر کاران
 (عبودیت) بزرگتر است و من ای آقای من بفضلت
 پناهنده ام و از عقوبتت گریز انعم و برحمتت پناه میآورم،
 به کیس گاه رسید و عده بخشش تو ام، چه تو آنرا که بجزرت
 گمان نیک بردی میبخشی. پروردگارم؛ من که؟
 و شخصیتم چیست؟ به فضل خود مرا بخش و با غم خویش بر
 من نیکی فرمای.

وَلَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُنَّهُ

لَا لِأَنَّكَ أَهْوَى النَّاطِرِينَ إِلَى الْوَأَخْفِ

الْمُطَّلَعِينَ عَلَى بَلِّ لِيَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ

السَّائِرِينَ وَأَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَالْأَكْرَمُ

الْأَكْرَمِينَ سَتَّارُ الْعُيُوبِ غَفَّارُ

الدُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ نَسْتَرُ

الدُّنْبَ بِكَرَمِكَ وَتُوخِّرُ

الْعُقُوبَةَ بِمِحْلِكَ فَلَاكُ الْحَمْدِ عَلَيْكَ

اطلاع میافت من آن گناهان را انجام منیدادم، و اگر
از نزدیکی کفزش تیرسیدم، از معاصی اجتناب کردم
این نه از آن راه است که نظر ترا بر خود بچیزی نینگارم،
و خواری شمارم و یا اطلاع ترا بر جرائم خویش سبک
و ناخیزندارم، بلکه برای آنست که حقیقتاً ای پرودگارم؛
از همه بهتر تو معایب و گناه می پوشانی و از همگان نیکوتر
حکم رانی، و از همه بردباران بردبارتری و از تمام بزرگان
بزرگوارتری، پوشنده خطایا و عیوب، بخشنده جرائم و
ذنوب، داننده رازها و غیوبی، بگرم خود گناهان می پوشی
و با بردباری خویش کفیر و عقوبت را تا خیر اندازی.

پس ستایش و سپاس تراست بر علم تو با آنکه از کردار

أَيُّ رَبِّ جَلَّلِي بِسِنَّكَ

وَأَعْفُ عَنْ تَوْبِي بِكَرَمِ

وَجْهِكَ فَلَوْ أَطَّلَعَ الْيَوْمَ

عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ

مَا فَعَلْتُهُ؛

از برای پرورش درگاهواره عدل و فضل
 عام رابستان سیری، خاص استان شیر
 جان مار عقل بخش و عقل مار ارهنامه
 کز برون تن غفور و وز درون جان خیر
 هیچ طاعت نامدار ما همچنان بی علت
 رایگانمان آمدیدی، رایگانمان در پدید
 « جواهر الأخلاق »

أَيُّ رَبِّ جَلَلْنِي بِسْتَرْكٍ وَأَعْفُ عَنِّي تَوْبِيحِي بِكَرَمِ

وَجْهِكَ . ای پرورش دهنده ام ؛

با پرده پوشی خودت عیوب و معاصی مرا پوشان و بسزگوار
 ذاتت از سر زشتم در گذر . اگر برگناه نام امروز خیر تو کسی

بَعْدَ عَلِمِكَ وَعَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قَدْرِكَ

وَبِحِمْلِكَ وَبِحَبْرَتِي عَلَى مَعْصِيَتِكَ حِلْمِكَ

عَنِّي وَبِدُعْوَانِي إِلَى فَلَانِ الْحَيِّ اسْتَرْكَ

عَلَى وَسَبَّحْتَ عَنِّي إِلَى التَّوْبِ عَلَى مَحَارِمِكَ

مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَعَظِيمِ

عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَمِيدُ

يَا غَافِرَ الدَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ

يَا عَظِيمَ الْمُنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ

ز شتم آگاهی و ترا سپاس و ستایش سزد که با قدر
بر عقوبت میبخشی .

پروردگارا ! حلم تو و گذشتت از من ، مرا بر معصیت
و امید دارد و گستاخ مینماید ، و پرده پوشی تو بر من میباید ،
مرا باندگ شرمی میخواند ؛ دانائی و شناسائیم بوحسنت
رحمت و بزرگی عفو تو ، ای بردبار ؛ مرا با ارتکاب و صبرت
بر انجام محرمات ، بشتاب میاندازد ، ای بزرگواری ، و
ای زنده جاوید ، و ای پائیده ابدی ، ای آمرزندگان
ای پذیرنده توبه ، ای آنکه عطایای تو بزرگ و احسانت
قدیم است ، اَيْنَ شَرِّكَ الْجَبَلِ ، اَيْنَ
عَفْوِكَ الْجَبَلِ ، اَيْنَ فَرَجِكَ الْفَرِيبِ ؟

أَبْنُ سِتْرِكَ الْجَمِيلُ أَبْنُ

عَفْوِكَ الْجَمِيلُ؟ أَبْنُ فَرْجِكَ

الْفَرِيبُ؟ أَبْنُ غِيَاثِكَ

السَّرِيعُ؟ أَبْنُ رَحْمَتِكَ

الْوَاسِعَةُ؟ أَبْنُ عَطَايَاكَ

الْقَاضِلَةُ؟ أَبْنُ مَوَاهِبِكَ

الْمَهْنِيَّةُ؟ أَبْنُ صَنَائِعِكَ

السَّنِيَّةُ؟

کجا است آن پرده پوشی جمیل تو، کجا است آن گذشت
 بزرگوارانه تو، کجا است آن گشایش نزدیکت ؟
 کجا است فریادرسی سریعیت، چه شد رحمت پنهانیت
 کجوانرسه شار و بخششهای گوارای تو، کجا است شاهکار
 دل آرای «بماند همه کس بسند» تو ؟

جنبشی از بجز وجودت سپهر *
 پرتوی از عکس رخت ماه و مهر *
 نقطه ای از دفتر صنعت فلک *
 شخه ای از عسکر ملک ملک *
 نوره ظلمت بیان * عدم *
 زبط ده خیل * حدوث و قدم *

ابْنَ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ابْنَ مَنْكَ الْجَسِيمِ

ابْنَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ ابْنَ كَرَمِكَ يَا

كَرِيمٍ بِهِ فَاسْتُنْقِذْنِي وَ

بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا

مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَنْكِلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ

عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ

عَلَيْنَا الْآنَكَ أَهْلُ النَّفْيِ وَأَهْلُ

الْمَعْفِرَةِ سُبُّكَ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا

کجاست فضل عظیم تو، کجاست نعمت بس بزرگت،
 کواحسان قدیم تو؟ کجاست کرم عمیمت؟ ای کریم؛
 بکرمت و بخش محمد و آل محمد (صلی الله علیه) از
 گرداب هم و غم و گناه و گرفتاری دو جهان، اییم ده
 برحمت و وسعت نجاتم بخشی.

ای نیکی کننده و ای زیبائی بخش، ای بخشنده
 نعمت و ای افزون کننده، تکیه گاه و امیدوار
 نجات از عذابت، بر اعمال مانیت بلکه بر فضلی که تو
 بر ما داری تکیه داریم زیرا که ترا سزاوارند که از تو بپسینند
 و از عقوبتت بیم یابند، و با مرزشت امید...

از ره انعام، به نیکی آغاز میکنی و از در کرم ز گناهان

وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا

فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ أَجْمِلَ مَا

نَشْرُ أَمْ قَبِيحَ مَا سَتَرُ؟ أَمْ عَظِيمَ

مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرًا

مِنْهُ بَحِيثَ وَعَافِيَتَ؟ يَا

حَبِيبَ مَنْ مُحِبِّبَ إِلَيْكَ

وَيَا فُرْدَةَ عَابِدَاتٍ مِنْ لَادِ

بِكَ وَانْفِطَعَ إِلَيْكَ.

میگذری، ماندانیم که سپاس چه گوئیم،
 آیا سپاس آنمه نیکیا که میکنی، یا شکر اینمه بدیما
 که میپوشی؟! آیا سپاس غمتهای بزرگ که بخشیدی
 یا شکر اینکه از بلا یارمانیدی و بسلا تم نجات دادی.
 ای محبوب آن نیکیخت که رشته دوستی تو پیوسته و
 روشنی دیده کسی که تو پناه آورده و برای پیوند با تو، از نمه

بریده .

خداوند در توفیق بخشای دلی ده که یقینت را بشاید مده ناخوب را بر خاطر مراه درونم را بنور خود بر افروز	نظامی راره تحقیق بنای زبانی کافرینت را سزاید بدار از نا پسندم دست کوه تا ز باغم را شنای خود در آموز
--	--

أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِيءُونَ

فَنَجِّأَوْ زِيَارِ رَبِّ عَرَبٍ قَبِيحٍ مَا

عِنْدَنَا بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ وَأَيُّ

جَمِيلٍ بِرَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ

أَوَّأَيُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ

أَنَانِكَ؟ وَمَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا

فِي نِعَمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْفُرُ

أَعْمَالَنَا بِأَنْفَابِلٍ بِهَا كَرَّمَكَ

تو نیکو کننده و مابدکاریم، از زشتی و زشتکاری پائی
که نزد ماست به نیکی و احسانی که نزد توست در گذر.

پروردگارا؛ کدام نادانی است که بخشش بر شتر است
منه انغمیرد؟ و یا کدام زمان دراز است که از مدارای
تو دراز تر باشد و چه ناچیز و بی مقدار است اعمال اندک ما
در جنب نعمتهای بی پایانت.

من شکر چون کنم که همه نعمت تو ام
نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش

«سید میر شریف جرجانی»

چگونه تو انیم آنچه اعمال بجای آریم که با کرمت
همسنگ شود؟ «این که محال، پرسش دارم:»

بَلْ كَيْفَ يَضِيحُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا

وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ

يَا بَاسِطَ الْبُذُنِ بِالرَّحْمَةِ فَوَعَّرَكَ

يَا سَيِّدِي لَوْ هَرَّتْ نَبِي مَا بَرِحَتْ مِنْ

بَابِكَ وَلَا كَفَّتْ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا

أَنْتَ إِلَى مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ

كَرَمِكَ وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا أَنْشَأْتَ نَعْدًا

مَنْ تَسَاءَلُ بِمَا تَسَاءَلُ كَيْفَ تَسَاءَلُ

بلکه چگونه بر کسکاران، سخت و سنگ گرفته میشود، که در فریاد
رحمت قرار گرفته اند...؟! ای آنکه صحنه امرز ^{ببرشت}
بس وسیع و ای کمی که دستهای عطایت همیشه بر حمت گشاده
است. آقامن ! بعزت سوگند، اگر از درگاه با
عظمت مرا برانی، گامی از در رحمت فراتر نهم و از اطاغی عزت
لابه بجزرت باز نیستم...

برانیم اگر از در آیم از در دیگر

منی که جز تو ندارم دگر ملاذ و پناهی

«نکارنده»

چه، که با غار و سفر جام بخشش و لایستناهای «تو
آشنا که باید، پی برده ام، با تمام این اوصاف تو آنچه بخوا
میکنی، و هر که را بخوایی بدانچه که بخوایی و هر گونه که بخوایی،

وَتَرَحَّمُ مَنْ نَشَاءُ بِمَا نَشَاءُ

كَيْفَ نَشَاءُ، لَا نَسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ

وَلَا نُنَازِعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا نُشَارِكُ

فِي أَمْرِكَ وَلَا نُنْصَادُ

فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْزِضُ

عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي نَدْبِ بِرِّكَ

لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ نَبَارَكَ

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

عذاب میکنی...؛ و بر سر که بخوای رحم میکنی بهره و بگونه
 که بخوای. نه مقامی فوق تست که از کردارت بیسند
 و نه چیزی را یارای آنست که در ملک پادشاهیت سر بر
 بردارد؛ انبازی در فرمان و مخالفی در حکم خود نداری،
 ترا فقط، فرمان و هم ترا آفرینش است و بس بلندتر
 و از هر گونه آلائش پاک و بری از هر عیب و نقص، و
 برتر از هر وصفی است پروردگار جهانیان.

بری ذاتش از تمت ضد و جنس

غنی ملکش از طاعت جن و انس

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد
 «سیدی»

يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِنْ لَدَيْكَ اسْتَجَاءُ

بِكْرَمِكَ الْفَلَاحُ حَسَانُكَ نِعْمُكَ أَنْتَ

الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَبْضِيقُ عَفْوُكَ وَلَا يَبْقُصُ

فَضْلُكَ وَلَا تَقْلُ رَحْمَتُكَ فَذُنُوبُنَا

مِنْكَ بِالصَّغْرِ الْقَدِيمِ وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ

الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ أَفْتُرَاكَ يَا رَبِّ

مُخْلِفُ طُوبَانَا أَوْ تُخَيِّبُ أَمَانَا كَلَّا

يَا كَرِيمٌ فَلَيْسَ هَذَا أَطْنَابِي

يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ لَّا ذِي بَلَاءٍ وَاسْتَجَابَ بِكَرَمِكَ

وَأَلِفَ إِحْسَانِكَ وَنِعْمَتِكَ ...

خدای من ؛ اینست جای کسی که بحضرت پناه
آورده و به پناہگاهِ کرمت پناہنده شده است و باحسن
و نعمتهای تو بخوی گرفت و تویی آن بخشنده ای که فزاینده
بخشش تنگ نکرده و فضلت نقصان نپذیرد
و از رحمت و اسعادت کاسته نشود ، همانا که از گذشت
پی در پی و به تفضل عظیم و رحمت پناورت اعتماد داریم ،
آیا میشود که ترا بسیم که بخلاف این حسن ظن ماکنی ،
و یا ما را از آرزویمان نومید گردانی ؟ ! نه ای کریم ، نه چنان
است . ما را بتو این گمان نیست و هم اینچنین طمعی در

وَلَا هَذَا فِيكَ طَعْنَا يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا

فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا، إِنَّ لَنَا فِيكَ

رَجَاءً عَظِيمًا، عَصَيْنَاكَ وَنَحْنُ

رَجُورَانُ نَسْرَعُ عَلَيْنَا وَدَعَوْنَا

وَنَحْنُ رَجُورَانُ نَسْتَجِيبُ لَنَا

فَحَقُّ رَجَائِنَا مَوْلَانَا فَفَدَّ عَلَيْنَا

مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَلَكِنْ عَلِمْنَا

فِيْنَا وَعَلَيْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُ نَاعِدًا

رحمت نذاریم .

يَا رَبِّ ! إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا ؛

پروردگارا ! همانا در حضرتت ما را امید و آرزوهای
بسی دراز و بسیار است ، چنانکه در تو امیدهای بس بزرگ
داریم تا بدان پایه که نافرمانیت کرده ایم ، و امید داریم که بر
قتیح اعمال ما پرده پوشی و ترا میخوانیم و امید داریم که
دعای ما مستجاب فرمائی .

پس خواهش ما را حقیقت بخشای .

مولای ما ؛ همانا که از اعمال خود میدانیم که مستوجب چه
عقوبتی هستیم ولی تو طاقت ما را میدانی ، و ما هم یقین میدانیم
که از درگاه خود ما را نمیرانی .

وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِحِمْنِكَ

فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى

الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَاْمُنْ

عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَجُدْ عَلَيْنَا

فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْكَ يَا غَفَّارُ

يُورِكَ أَهْنَدِينَا وَبِفَضْلِكَ اسْتَعْنِينَا

وَبِعَمَلِكَ أَصْبَحْنَا وَأَمْسَيْنَا ذُنُوبَنَا

بَيْنَ يَدَيْكَ تَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَتُوبَ إِلَيْكَ

پروردگارا! این علم ما، ما را حسیص کرده که جوای
 رحمت باشیم، گرچه میدانیم که سزاوار آن نیستیم و
 ترا سزد که بر ما بخشی، و برگشکاران به فضل و وسیع خود
 رفتار نمائی؛ پس بر ما منت نه آنچه ترا می سزد
 و بر ما بخش که همانا نیازمند آمرزش تو ایم.
 ای غفار؛ بفروغ نور تو راست گایم و به
 نبی نیازی جوئیم و در نعمت بشمارت شهبارا بصبح و
 بادادان را بشام رسانیم، و همه گناهان ما در حضورت
 نمایان است.

خداوندا؛ از تمام آن گناهان بدرگاہت
 توبه میکنیم و آمرزشت را میطلبیم و توبای انعام بمابدوست

نَحْبَبُ إِلَيْنَا بِالنَّعْمِ وَنُعَاذُكَ

بِالدُّنُوبِ، خَيْرُكَ إِلَيْنَا

نَازِلٌ وَشَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ

وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ

يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ

میروی، و ما با گنامانان بد شمنیت آیم .

دل بر ذره منقون تجلی جمال تو	گل هر بوستان دل داده سیار زیباست
سری کز فرط استغافر نماید بسطاط	ناده رخ بجاک آستان بر تمنایت
« عبد الرزاق امیدی »	

خَيْرُكَ لَيْسَنَا نَازِلٌ وَشَرُّنَا لَيْسَ صَاعِدٌ .

خوبیها از جانب تو بر ما نمی رسد و آید، و همیشه بدیها
ما بسوی تو بر آید .

تعالی آنده کی بمثل و مانند	که خواندش خداوندان خداوند
جو این بخش فکرهای باریک	به روز آرنده شهای تاریک
غم و شاک و نگار و بیم و امید	شب و روز آفرین ماه و خورشید

و همواره فرشته ای اعمال قبیح ما را هر روز -

فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا

بِنِعْمِكَ وَتَنْفِضَ عَلَيْنَا بِالْإِنِّكَ

فَسُبْحَانَكَ مَا أَحْلَمَكَ وَأَعْظَمَكَ وَ

أَكْرَمَكَ مُبْدِئًا وَمُعِيدًا تَقَدَّسَتْ

أَسْمَاؤُكَ وَجَلَّ شَأْنُكَ وَكَرَّمَ صَانُؤُكَ

وَفِعَالُكَ أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَعْظَمُ

حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَالِيَ سَيِّئِي بِفِعْلِي وَخَطِيئِي

فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدُكَ سَيِّدُكَ سَيِّدُكَ

به پیشگاهت عرضه میدارد، بزرگوارا، چگونه شکرست گزایم
 ...؟ که» این خود موجب آن نیست که نعمت و اکرام خود را
 از ما بزداری و با نعمتهای پی در پی گرانجها همی بر ما تفضل
 فرمائی. او... که مستزده و پاکمی، وه...
 چه بی نهایت حلیم؟! چه بسیار بزرگ و بزرگوارى از اعا
 ن ما سرجام...!

ناعبایت مقدس و ستایشت حلیل و ساخته بایت
 شایکار و بس گرانهاست.

تو ای خدای من «میدان پهناور» فضلت و سعادت
 و بردباریت بیشتر و بزرگتر از آنست که بگردار و گناهانم
 مقیاس بگیری.

اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ اَعْدَانًا مِنْ سَخَطِكَ

وَاجْرُنَا مِنْ عَذَابِكَ اَرْزُقْنَا مِنْ مَوْلَاهِكَ

وَانْعَمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ اَرْزُقْنَا حُجَّ بَيْتِكَ

وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلِّ وَاٰلِكَ رَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ

وَرِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اٰهْلِ بَيْتِهِ اِنَّكَ قَرِيبٌ

مُجِيبٌ اَرْزُقْنَا عَمَلًا يَطَاعُكَ وَتَوْفَعًا عَلٰى

مِلَّتِكَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدِيْ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَا صَغِيرًا

فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ، سَيِّدِي! سَيِّدِي! سَيِّدِي!
 پروردگارا، بس یاد خود را مشغول ساز و خشم و
 انتقامت را پناه ده و از عذابت را برهان و از بخشش
 و گذشتایت روزیمان نهای و از تفضل خود بر ما انعام فرما
 و حج خانه ات و زیارت قبر پیامبرت که درود و رحمت
 و مغفرت و خشودیت بر او و خاندانش نثار باد، بار و
 فرما، چه همانا توبس نزدیک، و هم درخواست نیازمندانرا
 اجابت میکنی، و حسن فرمانبری فرمان خود را بخواستی،
 و بر آئین خود و طریقت پیامبرت «ص» ما را بمسیر
 آفریدگارا! ما و هم پدر و مادر ما را میامرز و برایشان
 رحم فرما، همچنانکه در کودکی و ناتوانیم، پرستاریم کردند.

وَأَجْرَهُمَا بِالْأَحْسَنِ إِحْسَانًا وَ

بِالسَّيِّئَاتِ عُقْرَانًا، اللَّهُمَّ اغْفِرْ

لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ

وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ

بِالْخَيْرَاتِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ

لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا

وَعَائِبِنَا ذَكَرْنَا وَأَنْشَانَا

صَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا حُرِنَا وَمَمْلُوكِنَا

برابر احسانشان، احسان؛ و در راز و بدبیمایشان، امرزش

را یاد ایشان ده .

خداوند؛ همه آنگنان را که ایمان آورده اند
از زن و مرد، چه آنکه زنده اند چه آنکه آنکه که مرده اند،
بسیامرز و همواره با «رشته» خیرات^(۱) بین ما رابطه
برقرار فرماید، بجز تو کسی نیست که این خواهش ما را
تواند اجابت کند .

الهی! زنده و مرده و حاضر و غایب و مرد و زن
و کودک و بزرگ و آزاد و بنده ما را بسیار
آن «وارگون بختها و نیلگون دل» با که از درگاه

(۱) این خود دستوریست که زندگان، اموات خود را زیاد بخسند و همیشه با اعمال نیک
ایش زیاد کنند . «مستحکم»

كَذَّبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ

صَلُّوا ضَلَالًا لَا بَعْدَ إِدَا

وَخَسِرُوا خُسْرًا نَامُوبِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَأَلِّ مُحَمَّدًا، وَاخْتِم

الْحَبْشَةَ بِمُحَمَّدٍ.

تو ای خدا، روی برافشته اند، دروغ گفتند، و
سخت گمراهی دچار، و بزبانی آشکار مبتلا شده اند.

درگر بروی آشنا نشود باز، بسته به
مرغ اربابم غمخیزد، پرتکسته به
پیوند اگر بموی تو نبود، بریده باد،
چنان اگر بجهت تو نبود گسته به
هرسه که درد یار ندارد، بی پای دار
هر دل که سوز عشق در آن نیست خسته به

« ادیب السطنه - عطف »

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْتَمِلْ لِي حَسْرَةً
ای خدای من، بر محمد و خاندانش درود فرست

وَكَفَيْتَنِي أَهْتِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَالْآخِرِي

وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مِنْ لِبْرَحْمَتِي وَاجْعَلْ عَلَيَّ

مِنْكَ إِفِيهً بِإِفِيهِهِ وَلَا تُسَلِّبْنِي صَاحِبَ مَا

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَأَرْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ زُفَا

وَأَسْعَا حِلًّا لِطَبِيبًا اللَّهُمَّ احْرُسْنِي مَجْرًا
سَنَكَ

وَاحْفَظْنِي مَحْفَظِكَ أَكْلًا لِي بِكَ لَأَنْتَ وَ

وَأَرْزُقْنِي حَاجَتِي مِنْ حَرَامٍ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي

كُلِّ عَامٍ وَزِيَارَةِ قَبْرِنِيكَ وَإِمَامَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ

و فرجام کارم به نیکه بپایان رسان ، نعمات امور دنیا
 و آخرتم را کفایت فرمای ، و هر آنکه بمن رحم نمیکند ، بر
 من تسلط نماید ، و از جانب خود « ای نگهدار جهان و
 جهانیان » سپری بر من فرستاده که همواره و همیشه
 نگهدارم باشد و هر چه « از خوی نیک و نعمت های دیگر »
 که از راه انعام و تفضل روزیم فرموده ای از من بازگیرم
 از فضل خود ، روزیم را سراج و حلال و پاک « و بافتخا »
 فرستاده .

آفریدگار ! مرا تحت توجه خود در آور و به نیروی خود
 نگهدارم باش و در حصار خوشتن در آورم و حج خانه محترم
 زیارت قبر پیامبرت و سایر پیشوایان بستم را در این سال

وَلَا تُخْلِنِي يَا رَبِّ مِنْ نِكَالِ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ

وَالْمُؤَافِقِ الْكَرِيمِ اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَيَّ حَتَّى

لَا أَعْصِيكَ وَالْهِنَةَ الْحَيْرَةَ وَالْعَمَلَ يَهُو

حَسْبِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا أَبْقَيْتَنِي

يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي كَلِمَاتُكَ قَدْ

نَهَبْتُ وَنَعَبْتُ وَفُتُّ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ

يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ الْفَيْتَ عَلَى نِعَاسٍ إِذَا

جَيْتُ
أَنَا صَلَبْتُ وَسَلَبْتُ مِنْ جَانِكَ إِذَا أَنَا

بخصوص، و هر سال روزیم سرمای وار حضور در
 این مشاهد شریفه و جایبای بلند مرتبه محسوس و موم نمایی.
 ای مهربان! «همی توفیق» توبه را بمن عطا فرما
 تا که معصیت نکنم، همچنین سپدار و کردار نیک و بیم
 مداوم شبانه روزی از خودت را تا پایان عسرم بمن
 الهام نما، ای پروردگار جهانیان.
 خداوندا! هرگاه با خود گفتم که: آماده و مهیا شوم،
 تا برای نمازی در حضورت بیاخیزم و «محرمانه و بی ریا» با تو
 راز و نیاز می گویم... (آه... که) سستی و خواب
 بر من مستولی گشت، تا بهنگام نماز، شیرینی مناجات و
 لذت حقیقی تقرب بر حمت ترا نخشم، ندانم مرا چه شده

مَا لِي كَلَّمَا فَلَكَ فَمَا صَلَّحْتُ بِسَرِّ بَنِي وَفَرَبَ

مِنْ مَجَالِسِ النَّوَابِيْنِ مَجْلِسِي عَرَضْتُ لِي

بَلِيَّةٌ أَرَأَيْتَ قَدِمِي وَحَالَتُ بَنِي وَ

بَيْنَ خِدْمَتِكَ سَيِّدَا لَعَلَّكَ عَنِ بَابِكَ

طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ تَحَيَّنْتَنِي أَوْ

لَعَلَّكَ ابْنِي مُسْتَحْفَا بِمَحْفِكَ فَأَقْصَيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ ابْنِي مُعْرَضًا عِنْدَكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ

لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَأَيْتَنِي

که هر وقت گفتم: حالات نهانیم به نیکی گرانید و با
 «نیکان و پرهیزگاران» توبه کنندگان بمنشین گشتم...
 یک گرفتاری مرا عارض شد که گامم لغزید و من من
 و حضور در خدمت حائل گشت.

«دریغ» ای آقای من، شاید که از درگاهت مرا
 رانده ای، و از حضور «در خدمت مرا باز داشته ای»...
 یا شاید دیدی که حقوق «و حدود و احکام» ترا کوچک
 و اندک می‌شمارم، مراد و راندانستی. یا که شاید مرادیده
 که از حضرتت روی گردانم، پس محروم ساختی. یا
 که شاید از این جهت که مراد مقام دروغگویان یافته ای،
 «بدین سبب» بخودم باز گذاشتی. شاید به نعمتهایت

أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَتِكَ فَحَرَمْتَنِي

أَوْلَعَكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ

فَحَذَلْتَنِي أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي فِي الْغَافِلِينَ مِمَّنْ

رَحِمْتَ الْإِسْنِي؟ أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي

الْفَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ قَبْلِي

وَبَيْنَهُمْ حَلِيئَتِي أَوْلَعَكَ لَمْ تَحِبَّ

أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْلَعَكَ مَجْرَمٌ

وَجَرِيرٌ كَأَفِيئَةٍ أَوْلَعَكَ فُلَانِي حَيًّا مِنْ جَارِيئَةٍ

سپاس گذاشته‌ام، محروم نمودی. یا که شاید پنهان
 دانشم ندیدی، ذلیم نمودی. شاید که مرا هم در
 گروه غافلان از انتقامت دیدی، از رحمت ما یوسم-
 نمودی. شاید چون با بچوده گویان و بیوده کاران نش
 و اُلفت گرفته‌ام، مرادیشان و آنا را بمن وا گذاشتی،
 یا که شاید دوست نداری که دعایم بشنوی، مرا از در
 عنایت خود بدور رانده‌ای...؟ شاید بجرم گناهانم
 مکافاتم کرده‌ای یا که شاید برای اندکی شرمم
 از حضورت، کسفر نموده‌ای...

مکن کاری که بر پانگت آید | جهان با این فراخی تنگت آید
 چو فردا نومه خونون نومه خونتند | تو نام خود بینی تنگت آید
 «بابا طاهر عریان»

فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ

عَنِ الْمُدْنِيِّينَ قَبْلِي لِأَنَّكَ رَمَيْتَ أَيُّ رَبِّ

بِحُلٍّ عَنِ مَكَانَةِ الْمُفَصِّرِينَ وَإِنَّا عَائِدٌ

بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَجَرِّئٌ

مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ

بِكَ ظَنًّا، إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ

فَضْلًا وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ نُقَاتِلَ

بِعِبَلِي أَوْ أَنْ تُسْزِلَنِي بِمُخْطِئِي

فَاتَّعَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُنِيبِينَ مِنْ قَبْلِي .

اگر بر من بخشی ، چه بسا که از گنهکاران پیش از مرا نیز
بخشیده ای ، چرا؟ که کرمت از مکافات تبهکاران
بزرگتر است ، و اینک من از غضب و انتقام تو بسوی تو
گریزانم ...

بهر پروا بسوی تو مدار تو بود
غیر لطف تو دیگر بال و پری نیست که

و گذشته است « من کسی که توبه پناه آورده و حسن ظن
دارد » اعتماد دارم . خداوند! دامنه فضل و وسع
و هم حلم تو بزرگتر از آنست که مرا با علم بسنجی و یا
بواسطه اشتباهات و خطیئاتم ، خواهان لغزتم باشی .

وَمَا أَنَا يَا سَيِّدٌ وَمَا حَطَرٌ هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدُ

وَنَصَّدَقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَجَلِّ لِي بِسِرِّكَ وَ

اعْفُ عَنِّي تَوْبِيحِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ سَيِّدُ أَنَا

الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّنَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي

عَلَّمَهُ وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَسِيعُ

الَّذِي رَفَعْتَهُ وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي أَمَّنْتَهُ

وَالْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانُ الَّذِي

أَرْوَيْتَهُ وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ وَالْفَقِيرُ

آقا تم ! من چستیم کیستم ... ؟ ای مولای من
 بفضل خود مرا بخش ، و باغ خود بر من بنیکے نامی و
 باپردہ پوشی خود « ای ستار العیوب » من و جمال -
 رنستم پردہ پوشان و با کرت از سر رنشم در گذر .
 ای آقای من ؛ من آن کو دم کہ پرورش دادی ،
 من همان نادانم کہ اورا آموختی ، من همان گمگرددہ راہم کہ ویرا
 راہ نمودی ، من همان پست و افتادہ ام کہ بلندش نمودی
 من همان ترسان و ہراسانم کہ در پناہ خود ایمنش
 داشتی ، من آن گرسنہ ام کہ سیرش کردی ، من
 همان تشنہ ام کہ سیراب و شادابش نمودی ، من همان
 برہنہ ام کہ وی را پوشاندی ، همانستم

الَّذِي - أَعْنَبْتَهُ وَالصَّعِيفُ الَّذِي
 قَوَيْتَهُ وَالذَّلِيلُ الَّذِي - أَعَزَّزْتَهُ
 وَالسَّقِيمُ الَّذِي - شَفَيْتَهُ وَ
 السَّائِلُ الَّذِي - أَعْطَيْتَهُ وَ
 الْمُذْنِبُ الَّذِي - سَتَرْتَهُ
 وَالخَاطِئُ الَّذِي - أَفْلَتَهُ
 وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي - كَثَّرْتَهُ
 وَالْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي - نَصَرْتَهُ

که بی نیازش ساختی، همان ناتوانم که سیر ویش
 بخشیدی، من آن خوار و زبونم که عزتش دادی،
 من همان بیمارم که شفایش دادی، من آن بی‌نوام
 که همه چیز «بوی بخشیدی، همان گمکارم که گناهانش
 پوشیدی، من آن خطاکارم که خطای بسیارش اندک
 شردی، و همان اندکم که «بانمخت اولاد و کسانم»
 بسیارش نمودی و همان ناتوانم که یاریش کردی.

ای پانزده روز و شب اندر خطِ خطا

وی سر فلکندۀ هوس و کشته هوی

این ناز و کبر کی دهدت اذن بندگی؟

سلطان کبر و ناز کجا، بندگی کجا؟

وَأَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي - أَوْبَنَهُ أَنَا

يَا رَبِّ الَّذِي لَمْ أَسْمَحِكْ فِي الْخَلَاءِ

وَلَمْ أُرَافِكْ فِي الْمَلَأِ، أَنَا صَابِرٌ

الدَّوَاهِي - الْعُطْيَى أَنَا الَّذِي ٢

عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى - أَنَا

الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ

أَنَا الَّذِي - أَعْطَيْتُ عَلَى ١

مَعَا صِدْقِ الْجَلِيلِ الرُّشَا ؛

تا در دعای بنده نباشد نشان صدق

«حالت»

تحصیل مدعا نکند، حاصل ریا

من همان آواره از همه جایم که پناه و جایش مدوی،
«این بود شمه ای از الطاف تو، و اینک اندکی از

اعمال من!»

خداوندا؛ منم که در میان از تو شرم نکردم
و در میان از تو ترسیدم، منم که غمهای بزرگ و گناهای
بسیار و عیوب فراوان دارم، منم آن بنده ای که
بر آفتابی خود جبری و جسور گشته است (آه... آه... فیهوس
که) من آنم که فرمان پادشاه و خداوند جبروت
آسمان را نبرددم، من آنم که بر نافرمانی خدا

أَنَا الَّذِي حِينِ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا

أَسْعَى أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَأَرْعَوَيْتُ سِتْرِي

عَلَىٰ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَعَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي

فَنَعَدَيْتُ وَأَسْفُطْنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ

فِي حِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَبِسُتْرِكَ سَرَيْتَنِي حَتَّىٰ كَانَتْ

أَعْفَانِي وَمِنْ عُقُوبَاتِ الْمُعَاجِبِ بَنِي

حَتَّىٰ كَانَتْ اسْتَحْيَيْتَنِي إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ ^{حِينَ}

عَصِيكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاهِدُ

رشوه دادادم، منم که چون منادیِ معصیت شنیدم، تبارز
 بسویش شتافتم، من بهانم که مهلتم دادی و من بیدی
 انگت کردم، و تبایحِ اعمالم پوشیدی شرم نمودم
 «معصیت کرده و از حد خود تجاوز، دانسته نافرمانی نمودم»

مرا از چشمِ رحمت انداختی و باکم نشد...

بحلم خود، برای توبه و اتیان خیرات مهلتم دادی و با
 خود دای ستار، ز شکار بھیم فرو پوشیدی،
 تا بدان حد که گویا بغضتم و اداشتی و از کیفی گناہان بدوم
 داشتی، تا بدان پایه که گویا از من شرم داری...!
 پروردگارم! آنگاه که معصیت کردم نه چنان بود که
 خدائیت را انکار کنم و یا فرمانت را ناپسندم، و نه برای

وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْحِفٌ وَلَا لِعُقُوبِكَ مُنْعِرٌ

وَلَا لَوَعِيدِكَ مُنْهَارُونَ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ

وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَعَلْبِي هَوَايَ وَأَعَانَنِي

عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَعَرَّرَنِي سِتْرَكَ

الْمُرْخِ عَلَى فَقْدِ عَصِيكَ وَخَالَفْتُكَ

يُجْهِدِي فَأَلَانَ مِنْ عَدَايِكَ مَنْ

يَسْتَفِدُّنِي وَمِنْ أَيْدِي الْحُصَمَاءِ عَدْلًا مَنْ

بِحَاصِنِي وَمَجَلٍ مَنِ اتَّصَلُ انْأَنَفْتُ حَيْلَكَ عَنْتِي

آن که بر عقوبات چاره داشته باشیم، و نه برای آن بود
 که تهدیدات ترساک ترسبک بدانم. ولی استیجاب
 سرزده نفس بدیشم و هوای نفسانیم برانوم در آورد
 و شت و تم برای انجام معاصی بدو ملک بخشید، و از
 پرده پوشی بسیار توفیر خوردم «اینجا بود که» نافرمانیت
 کردم، و با کوشش و جنبش بسیار مخالفت نمودم، پس
 اینک کی مرا از عذابت نجات میبخشد...؟ و کد کس از
 چنگال دشمنان فردا، رهایم سازد، و برشته کی
 دست زخم اگر تورشته ات راز من قطع ساری...؟

بجلوگاه قرب ایزدی، بار آرزمان یابے
 که غیر از مھتر حق از جمله هستی دامن فشانی

فَوَاسُوا تَأَعْلَى مَا أَحْصَى كِتَابُكَ

مِنْ عَمَلِي الَّذِي كُوِّلَا مَا

أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعَةِ

رَحْمَتِكَ وَنَهَيْكَ أَيَّامِي عَنِ

الْفُتُورِ لَقَطْتُ عِنْدَ مَا أَنْذَرْتُهَا

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ

مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ .

فَوَاسُوا أَنَا عَلَىٰ مَا آخَضْتُمْ كُنَّا بَكَ مِنْ وَعْدٍ .

پس ، بداجالم که دیوانت چه بسیار از اعمال شتم
 ثبت کرده است ، که اگر بگرم و وسعت رحمت نبود
 و از نومیدی « از درگاهت » نخی نفرموده بودی ، بهرگاه
 آن گنابان بیاد آوردمی ، مایوس میشدم ، ای ستر
 از همه خوانده شدگان ، وای بر ترا تمام آنانکه بدیشان
 امید بندند .

بر دربار گمت دست نیازند همه

بر در کوی تو صاحب نظری کنیست

ذکر یارب همه شب و روز زبان عشاق

از غم هجر تو آه سحری نیست کنیست

اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ

أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ

أَعْتَمِدُ إِلَيْكَ وَبِحُبِّي لِلنَّبِيِّ

الْأُمِّيِّ الْفُرَشِيِّ الْمَهَاشِمِيِّ

الْعَرَبِيِّ النَّهْأَمِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ

أَرْجُو الرُّزْقَ لَدَيْكَ فَلَا تُوحِشْ

أَسْتَيْئِسَ إِيْمَانِي .

پروردگارا! بآمان اسلام که آئین تو وارسی
 تو است «بتو متوسل گشته ام، و بحرمت قرآن که
 سخن تو برای هدایت بندگان تو است» بتو اعتماد دارم،
 وَهِيَ الَّتِي الْاَلَا تَحِيَّ الْفَرِشِيَّ الْعَرَبِيَّ النَّهْمِيَّ الْمَكِّيَّ الْمَدَنِيَّ
 اَرْجُو الزَّلْفَةَ لَدَيْكَ .

و بواسطه دوستیم با پیامبری که درس نخواهد بشرا
 اصلاح کرد، و کتابی که از او بیادگار مانده قدرت بر اصلاح
 بشر را دارد، آن بزرگواری که از قریش و هاشمی نسب
 و از تازیان هخامنشی و در مکه «متولد شد» و در مدینه
 «از دنیا برفت»، تقرب بر رحمت را آرزو و امید
 دارم، پس «همای ملکوتی» ایمانم را از من خوبت
 شمیلتاز

وَلَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ

سِوَاكَ فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالسِّنِّهِمْ

لِيَحْفُوا بِهِ دِمَائَهُمْ فَأَدْرِكُوا

مَا آمَلُوا، وَإِنَّا أَمَّا بِكَ بِالسِّنِّنَا

وَفُلُوبِنَا لِنَعْفُو عَنْهَا فَأَدْرِكُنَا مَا

أَمَلْنَا وَثَبَّتْ رِجَالُكَ فِي صُدُورِنَا

وَلَا تَزِعْ فُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

باشد که با من انس گیرد، و پاداشم را چون پاداش
 آنان که جز ترا پرستیده اند قرار دهد، چه همانا دسته
 بزبان ایمان آوردند تا خوشان را نگهدارند، و بدآنچه
 میخواهند رسیدند. و «حال آنکه» ما هم بزبان و
 «ارصمیم» دلهای خود گرویدیم تا که بر ما بخشی.

داعی الاسلام
 دکن

سرشار عشق تو بود هر گز و مویم
 زین بعد مگوی عاشق دلدارندارم

پس ما را باز رویمان برسان، و امیدوار
 بذات پاکت را در سینه های ما ثابت گردان، پس
 بدگیر راه، دلهای ما را مایل ساز بعد از آنکه ما را بائین کت
 اسلام هدایت فرمودی، و از نزد خود بمار حمت بجای

إِنَّكَ أَنْتَ لَوْهَابُ قَوْعَيْنِكَ لَوِ انْتَهَيْتَنِي مَا بَرِحْتُ

مِنْ بَابِكَ لَا كَفْتُ عَنْ تَمْلُوكِ مَا أَلِهْتَنِي فَبِي

مِنْ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ سَعَهُ رَحْمَتِكَ إِلَى مَنْ بَدَأَ

الْعِبَادَةَ إِلَى مَوْلَاهُ وَإِلَى مَنْ يُلْقِي الْمَخْلُوقَ إِلَى

إِلَى خَالِفِهِ إِلَهِي لَوْ فَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ مَتَعْنِي

سَبَبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَّتْ عَلَيَّ

فَضَائِحِي عَمُونَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَنِي إِلَى

النَّارِ وَحَلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ

همانکه تو بس بخشده ای .

خداوندا ؛ بعزمت سوگند است اگر مرا ز درگاهت
برانی ، گامی من را نترخم و از عجز و لابه به پیشگاهت باز نیستم
چه ، که از شناسائی و وسعت رحمت یادداشتها در قلب خود
بیاد دارم .

بنده ناتوان جز بندرگاه آقای خود کجا تواند رفت
آفریده ناتوان ، جز با فریدگارش بجایگاه آرد ... ؟
الهی ؛ اگر بر بنحیر نامم بسندی و آشکارا و بر ملا
لطف و عطاییت را از من بازستانی و بر رسوا میم
بندگان را مطلع سازی ، من مان و رود در آتشم
بدی ، و بین من و نیکوکاران جدائی منکنی ، امید خود

مَا فَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَفْتُ

نَأْمِي لِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ

حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي أَنَا إِلَّا أَنَّهُ

أَيَادِيكَ عِنْدِي وَسِتْرَكَ

عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا، سَيِّدِي

أَخْرَجَ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي،

از تو قطع سازم و از حشمت داشت آموزشت منصرف
نشوم و همچنان محبت از قلبم برون نرود .

خلوت گزیده را با شاهچه حاجت است؟
چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت
بر کسیکه دست به وصل روی یار
رخسار حور و جنت ماوی چه حاجت؟

أَلَا أُنسِي أَيَّادِيكَ عِنْدِي وَسِتْرَكَ عَلَيَّ .

هیچگاه نعمتهای بیشمارت که نزد من است و همچنین
پرده پوششهایت که در دنیا «می گذران» نموده امی نریا
منسیرم ، آقای من ؛ «^(۱)» محبت دنیا را از دلم
خارج نما .

(۱) بر محمد و خاندانش درود فرست - نخدا .

وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى خَيْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ

وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَإِنْفُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ النَّوْبَةِ إِلَيْكَ أَعْنِي بِالْبُكَاءِ

عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالسُّؤْفَاءِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي

وَقَدْ نَزَلَتْ مُنْزِلَةَ الْأَيْسِينَ مِنْ خَيْرٍ مِنْ بَكْوَرِي

أَسُوءِ حَالٍ أَمْيَلِي أَنْ أَنُفِلْتَ عَلَيَّ مِثْلَ حَالِي

إِلَى قَبْرِ لَمْ أُمَهِّدْ لِرُفْدَتِي وَلَمْ أُرْسِدْ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ

لِصَبْحَتِي مَا إِلَى ابْنِي وَلَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي

و بنشین مصطفی و خاندانش که برگزیدگان مخلوق تواند ^{سین} «آخر»
 زینت « پیغمبران » صلی الله علیه و آله، قرار ده « مقام
 معنوی » مراد رجه بالا بسر که همی توبه کنم و همی بسویت
 باز گردم، و مرا بگریه بر حال خودم گمگت فرما، چه همان عمر
 خویش، با امروز و من در کردن و آرزوهای دراز
 فانی کردم، حقا که چون مایوسان از زندگی و خیرت
 گردیدم، پس کی حالش از من بدتر است، اگر همچنان
 که ستم مرا بسوی گورم برند...؟ « چه خانه اسی » که برای
 آسایش و خواب آماده اش نکرده ام، و با علل صالح،
 آن خوابگاه را فرسش ننموده ام.

چه شده مرا که نمیگیریم، و نمیدانم که بارگشتم چگونه

وَأَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَأَيَّامِي تُخَانِلُنِي وَقَدْ

خَفَّتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْحَةُ الْمَوْتِ فَأَلِ

لَا أَبْكِي! أَبْكِي لِمُخْرَجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ

قَبْرِ أَبْكِي لِضِيْقِ لِحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرِي

وَنِكِيرِ أَيَّامِي أَبْكِي لِمُخْرَجِي مِنْ قَبْرِ عَرِيَانَا

ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرْ مَرَّةً عَن

بَيْتِي وَآخِرِي عَن سَمَاوِي إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنِ

عَرِشَانِي لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

و بکدام سوی خواهد بود « با این که می بینم نفس « پلیدم »
 گویم میزند، و روزگار عمرم بمن خدعه میکند و بر سرم
 بالهای مرگ گسترده شده و بیکدیگر میخورد، چرا نکیریم...؟
 باید بگیریم، آری باید گریه کنیم، برای جان کندم گریه کنیم یا
 برای تاریکی گورم، یا برای تنگی لحدم گریه کنیم یا برای بازپرسی
 دو نامور خدای جبار: « نکیر و منکر » گریه کنیم؟ آیا برای
 خروج از قبرم که عریان باشم، خوار و زبون،
 و بار سنگین معاصی بردوش، گاهی بسوی رست و
 گاهی بسوی چپ بگردم، « وای بر من » زمانی که حال
 دیگران را با حال خویشتن یکسان بینیم.
 در آن روز هر کس چنان گرفتارشان و کار خود است

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ

مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ

عَلَيْهَا غَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قِنَّرَةٌ

وَذِلَّةٌ، سَيِّدِي عَلَيْكَ

مُعَوَّلِي وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي

وَتَوَكَّلِي وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّمِي

نُصِيبُ بِرَحْمَتِكَ مَنْ نَشَاءُ

که هیچکس نتواند پرداخت ... آنروز سستی
 «که اهل ایمانند» رخسارشان «چون صبح» فروزان است
 و خندان و شادمانند. و چهره گرومی، گردآلود
 (در غم و اندوه) است و برویشان خاک «ذلت و
 خجالت» نشسته ...

گناه از برگ و بار و پیش دریم
 مود کف نوحه سر در پیش دریم

«بابا طاهر عریان»

مُوَازِقَا لَوَابِلِ تَسْوِيشِ دَرِیم
 چو فردا نومه خونون نوسخنند

سَيِّدِي، عَلَيكَ مَعْوَلِي وَمُعْتَمَدِي وَرَجَائِي

آقایی من؛ بکنیه گاهم توئی، پناهیم توئی و امیدم توئی
 توکل من بر تو است، و بدست آویز رحمت خود را
 اوینجه ام، تو سر که را بنحواهی بر رحمت رسانی، و سر کرا

وَمَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مِنْ مَحَبَّةِ فَلاَ الْحَمْدُ عَلَا

مَا نَقَبْتِ مِنَ الشَّرِّ فَلِي وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى بَطْنِ

لِسَانِي أَفِيلْسَانِي هَذَا الْكَالِ اشْكُرْكَ لَمْ يَغَايِنِي

جَهْدِي فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ مَا فَدَّرُ لِسَانِي يَا

رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ مَا فَدَّرُ أَعْمَالِي فِي

جَنْبِ نِعْمَتِكَ إِحْسَانِكَ؛ اَللّهُمَّ اِنَّ جُودَكَ

بَسَطَ اَمَلِي وَشُكْرَكَ قَبْلَ عَمَلِي سَيِّدِي

اِلَيْكَ رَعْبَتِي وَاِلَيْكَ رَهْبَتِي

دوست بداری، بگرم خود هدایتش کنی. بر این نعمت
 تراستایش که دلم از پلیدی شرک پاک نمودی، و ترا حمد
 است که ز بانم «بشکر و حمدت» گشودی، آیا با همین زبان
 اکنون تو انم که شکر تو گویم؟ آیا نهایت کوشش در
 عمل، تو انم خشودت کنم؟ و برابر شکر عظیمی که سزاوار تو
 است، اهمیت نه بانم چه ناچیزی و بی مقدار خواهد بود.
 و در مقابل نعمتهای «بشمار» تو و حسان «بحساب» تو
 عظم چه خواهد ارزید؟

خدای من؛ جو دبی انتهای تو آرزویم را بسط
 و احسان تو عظم را پذیرفته است.

آقای من، میل بسوی تو، و ترسم از «عظمت» تو است

وَإِلَيْكَ نَأْمِي وَفَدُّ سَاقِي إِلَيْكَ أَمْطِي عَلَيْكَ

يَا وَاحِدًا عَكَفَتْ هَسْبِي وَفِيهَا عِنْدَ انْبَسَطَتْ

رُغْبِي لِلْخَالِصِ جَائِي وَخَوْفِي وَبِكَ أُنْسْتُ

مَحَبَّتِي وَإِلَيْكَ الْفَيْتُ بِسَدِّكَ وَمَجْلُطَاعِنِكَ

مَدَدْتُ رَهْبِي يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ

فَلْبِي بِمُنَاجَاةِكَ بَرَدْتُ أَلَمْ الْخَوْفِ عَنِّي يَا

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مُنْهَى سُؤْلِ فَرَفٍ بَلْبِي وَ

ذُنْبِي الْمَانِعِ لِي مِنْ لُرُوطَاعِنِكَ يَا أَسْلَكَ

و آرزوهایم مرا بسوی تو سوق داده ، « ای پدیدارنده ییغنا
 من ، بهمتم بر تو علاقه بسته ، آنچه نزد تو هست ، دست
 میل و امیدم بسویت گشوده و هسته امید و هم ترسم از
 تو هست و محبتت توانس گرفته هست و دست خود بسوی
 دراز کرده ام و بدست اوین طاعتت دست امید بسته ام و
 در عین حال از تو ترسانم .

ای آقای من ؛ دلم زنده بیا د تو هست ، مولای من
 بار از و نیاز با تو ، درد و سوزش ترس را تسکین میدم
 پس ای آقای من و ای آخرین آرزوی من و ای سرانجام
 نیار من دیه ام ، بین من و گناهانم که مانع لزوم طاعت
 می باشد جدائی افکن ، جز این نیست که از تو درخواست

لَقَدْ يَمُرُّ الرَّجَاءُ بِكَ وَعَظِيمِ الطَّعْمِ مِنْكَ

الَّذِي آوَجِبْنَاهُ عَلَى نَفْسِكَ مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ

فَالْأَمْرُ لَكَ وَحَدَّكَ لِشَرِيكَ لَكَ وَالْمَخْلُوقُ كَلِمَةٌ

عِيَالِكَ وَحِي بَقُصْنِكَ وَكُلُّ شَيْءٍ

خَاضِعٌ لَكَ تَبَارَكْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

إِلَهِي ۚ اَرْحَمْنِي ۚ إِذَا انْفَطَعَتْ مَجْنُنِي

وَكَأَنَّ عَن جَوَائِبِكَ لِسَانِي

وَطَاشَ عِنْدَ سُؤَالِكَ إِيَّايَ لُبِّي

چه که از دیر باز بخواهید، و هم از تو ترس و نیز طمع عظیم
از گرفتارم دارم. «این توئی که» رافت و رحمت را
بر خود واجب کرده ای، فرمان تراست، یکبار بنیاز
و آفرینش همه ریزه خوار تو و در قبضه «اقدار» تو است
و همه چیز «و همه کس خواه و ناخواه» زبون و خوار تواند
بس بلند مرتبه و پاک و منزه ای پروردگار جهانیان

بذکرش جمله سستی در خوش است	ولی در یاد این معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است	بهر خاری ریشخوش زبانی است

الهی ارحمینی اذ انقطع حجی، وکلَّ عن جوابك لسانه
پروردگارا؛ بگاه سوال «در محکمه عدالت» که با
از حجت و دلیل، الکن و برهانم تمام و عقلم مضطرب گرد

يَا عَظِيمَ رَجَائِي لَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اشْتَدَّتْ

فَأُفِي وَلَا تُرِدَّنِي لِجَهَنِّي وَلَا تَمْنَعْنِي لِغَلَّةِ

صَبْرِي أَعْطِنِي لِقَوْمِي وَأَرْحَمْنِي لِضَعْفِي سَيِّدِي

عَلَيْكَ مَعْتَدِي وَمُعَوِّي وَرَجَائِي وَتَوَكَّلِي

وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّفِي وَبِنِعْمَتِكَ أَحْطُ رَحْلِي وَ

بِحُودِكَ أَفْصِدُ طَلِبِي وَبِكَرَمِكَ أُنِي رَبِّي

اسْتَفْتِحُ دُعَائِي وَلَدَيْكَ أَرْجُو فَاثِقِي وَ

بِعِزَّتِكَ أَجْبُرُ عَيْلَتِي وَنَحْتُ ظِلِّي

بر من رحم فرمای ؛ پس ای بزرگ سزایه ای میدی
 و فرستار و نیازمندم تو نومدم منهای ، و برای نادانیم
 دست زد بر خسته ام منته و باندگی شکیم لطف از من منع
 مظهرهای « بلکه » برای ستمدیم عطا فرما و چونانم حمنا
 و آقای من ؛ اعتمادم بر تو ، و گنیه گاهم تو و امیدم از تو
 و تو کلام بر تو هست ، دست و یرم رحمت باشد ، و با سزا
 جلالت با خویش انداختم ام به چشمه شست از
 بخشش عازم عرض نیاز شده ام ، و بگرم تو ای خدای
 منان ، دعای خود آغاز میکنم و زرد تو از نیازمندم امید
 « بی نیازی » دارم . الحمد لله ان لا اله الا الله
 و با منیازت ، نیازمندم را احقران ، و زربیای

عَفْوِكَ يَا مَجِي إِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصَرِي

وَالِإِلَى مَعْرُوفِكَ أَدِيمُ نَظْرِي فَلَا تُخْرِقْنِي يَا لَنَا

وَأَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِي وَلَا تُسْكِنِي الْمَأْوِيَّةَ

فَإِنَّكَ قُرَّةُ عَيْنِي يَا سَيِّدِي لَا تُكْذِبْ ^{طَنِي}

بِإِحْسَانِكَ وَمَعْرُوفِكَ فَإِنَّكَ ثِقْنِي وَ

لَا تُخْرِمْ مَنِي ثَوَابَكَ فَإِنَّكَ الْعَارِضُ الْفَقِيرُ

الهِىَ إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي لَمْ يُفْرِقْ بَيْنِي

عَلِمِي فَقَدْ جَعَلْنَا الْأَعْرَافَ إِلَيْكَ يَدُنِي

عفو حرکت میکنم و بسوی بخشش و کرمت چشم
 میگشایم و به نیکیهای توستی دیده دارم، پس مرا
 بابتش مسوزان که تو سرمانه امیدم بوده ای و
 و در باویۀ دوزخ جاگیر نیم مساز چه مانا روشنی چشمم
 تویی .

سیدی ؛ امیدم را به نیکیها و بررگواریت
 خلاف و دُروغ مساز، چه ؟ حاکم بتو اعتماد و امید
 دارم، و از پادشاهت محروم منما، که «این تویی که»
 نیازمندیم را میدانی .

خدای من ؛ اگر مرگم نزدیک گشته و، بیچگونه
 علم مرا بتو نزدیک نساخته، همین اعتراف بکنم که

وَسَأَلْتُ عَلَىٰ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ

أَوْلَىٰ مِنْكَ بِالْعُفُورِ إِنْ عَدَّ بَتٍ

فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ

إِرْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُرْبِي

وَعِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبِي وَفِي الْفَيْرِ

وَحَدَنِي وَفِي اللَّحْدِ وَحَشْنِي وَإِذَا

نُشِرَتْ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ لَمَّوَجِي

وَاعْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ لِأَدْمِئِينَ مِنْ عَمَلِي وَإِذْ

و سینه «تقریب بزرگاست» قرار میدهم. بفرموده
 امیردگارا! اگر بخشی بگست که به بخشش از تو سرور
 باشد، و اگر خواهی «عذاب کنی آن گسست که در گریه
 در حکم از تو بیشتر باشد»

در دنیا بر غزتم رحم فرمای و هنگام مرگ بر
 حسرت من و در قبر به بخشایم و در لحد بر تن و چشم
 و نگاه که برای حساب به پیشگاهت آماده شوم، بر

خواریم خسته فرمای خدایا
 و آنچه را که از اعمال من استم از او میان بوسیده
 بخشای و همچنان پرده پوشیت را «بر من و گناهانم»

اوامده

مَا بِهِ سَرَّنِي وَارْحَمْنِي صَرِيحًا عَلَى الْفَرَّاشِ نُفَلَّيْنِي

أَيْدِيكَ أَحَبَّنِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَعْدُودًا عَلَى الْمُعْتَسَلِ

يُفَلِّبُنِي صَالِحِ جِبْرِئِي وَنَحْنُ عَلَى مَحْمُولٍ مَدَنِيٍّ

الْأَفْرِيَاءِ أَطْرَافِ جِنَارِي وَجُدْ عَلَيَّ مَسْفُوكًا

فَدَنْزَلْ بِكَ وَجِدًا فِي حُفْرَتِي وَارْحَمْنِي فِي ذَلِكَ

الْبَيْتِ الْجَدِيدِ عَرَبِيٍّ حَتَّى لَا أَسْأَلَنَّ بَعْزَكَ

يَا سَيِّدًا إِنَّ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ سَيِّدِي

فَمِنْ أَسْغَيْتُ أَنْ لَمْ تَفَلِّنِي عَرَبِيٍّ

« بر آن بیچارگیم که » در بستر بیماری افتاده باشم
 و دوستانم مرا پهلویه پهلو کنند، رحم نما، و همواره ^{تفضل}
 خود را از من بگیر، تا که بر مغشَل، بهترین همسایگانم مرا -
 غسل دهند و همی شفقت و رحم فرمای تا که نزدیکان
 و پیوستگانم اطراف جنازه ام گرد آیند و برابر آید»
 و همچنانکه مرا میسازند، کرم و بخششت را از من بگیر تا
 که بکس و تنها بگورم وارد شوم، و در خانه تازه بر غریبیم
 رحم نما تا که بغیر تو انس پیدا نکنم (بانا ملائمت گور
 دچار نشوم) .

آقای من ! اگر مرا بخودم و اگذاری هلاک می شوم
 آقای من ! پس کی پناه ببرم اگر از من درنگداری؟

فَالِي مَنْ أَفْرَعُ إِنْ فَدَّتْ

عَيْنَاكَ فِي ضَجَعِي وَإِلَى مَنْ

الْبَيْحِيُّ إِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبِي؟

سَيْدِي مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي

إِنْ لَمْ تُرْحَمْنِي وَفَضْلُ

مَنْ أَوْ مِثْلُ إِنْ عَدِمْتِ

فَضْلَكَ يَوْمَ نَاقِي؟

وَالْبَيْحِيُّ إِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبِي؟

و بدرگاہ کی بسنالم وزاری کنم لکر عنایت را در

آرامگاہم نہا ہم ؟
و کی پناہ برم اگر تو عم از دم سردانی ؟ « با اینکه »

سرچہ را بکرم اول تو ام انداز نظری

سر کجا بگذرم ، اول تو در آن بگذری

گر چه از چشم بصر دور صد مرحلہ ما

لیک با چشم دل از جملہ تو زد کتری
« سیدیز جنتی »

سکیدی ، من لی و من بر حمتی ان لم تو حمتی ... ؟

آقایی من ؛ من کہ را دارم ولی بر من رحم میکند اگر

تو ام رحم کنی ؟ و بفضل کی امیدوار باشم اگر فضل

تراوریز مندی نیامم ؟ و بوقت فرارسیدن کت

وَإِلَىٰ مِنَ الْفِرَارِ مِنَ الدُّنُوبِ إِذَا انْقَضَ

أَجَلِي سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي وَأَنَا أَرْجُوكَ

إِلَهِي حَقُّ رَجَائِي وَأَمِنْ خَوْفِي فَإِنَّ

كَرْهَ دُنُوبِي لَا أَرْجُو فِيهَا إِلَّا عَفْوَكَ سَيِّدِي

أَنَا أَسْأَلُكَ فَالَا أَسْتَحْيُ وَأَنْتَ أَهْلُ النَّفْوِ

وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاعْفِرْ لِي وَالْبِسْنِي مِنْ نَظْرِكَ

ثَوْبًا يُعْطَىٰ عَلَيَّ لِسَبَاتٍ وَتَعْفُرُهَا إِلَيَّ لَا أَطَّأُ

بِهَا أَيْدِيكَ وَمِنْ قَدِيمٍ وَصَفْحِ عَظِيمٍ وَتَجَاوُزٍ كَرِيمٍ

از گناهان بسوی که فرار کنیم؟

آقای من؛ عذابم مکن که بتو امید دارم.
 خدای من؛ امیدم را محقق، و ترسم را با بانی
 تبدیل فرما، همانا که از کثرت گناهان جز بختش تو بدیگری
 امید ندارم.

آقای من؛ از تو چیزی میطلبم که سزاوارش نیم،
 تو سزاواری که از تو برتر سندانند و پرهیزکنند و ترا
 سزد که بختی، پس مرا بخش و از نظر لطف خویش لباس
 بپوشانم که بدان، خطایا و گناهانم پوشیده شود و سپس
 مرا بسای مرزی و دیگر بدانها مواخذه نگردم، «حرا؟»
 که همانا تو از دیر باز خداوند مت و گذشت و بخشش عظیمی.

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي تَقْبِضُ سَبِيكَ عَلَيَّ

مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَعَلَى الْجَاهِدِينَ

رَبُّو بِيَدَيْكَ فَكَيْفَ سَيِّدِي مَنْ سَأَلَكَ

وَأَبْقَى أَنْ الْخَلْقَ لَكَ وَالْأَمْرَ إِلَيْكَ

تُبَارِكُ وَتَعَالَيْتَ يَا رَبَّ

الْعَالَمِينَ سَيِّدِي

عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامَهُ

الْمُخْصَاةُ بَيْنَ يَدَيْكَ

خدای سر! تو آنی که لطف و نعم و بخشش شایسته
 را بر ما کنده از تو در خواست نکرده و خداوندیت را
 انکار کرده اند، بی افاضه میکنی پس ای قایم من
 ای که با آنکه از احوال من و به یقین دانسته که
 آفرینش ترا و فرمان ترا و آخر جهان وجود
 تراست چگونه

امی گویی که از خزان غیب
 دوستی را کجانی محرمم
 تو که با دشمنان نطن و کار

الهی و سیدی: عَبْدكَ بِبَابِكَ اَقَامْتَهُ الْخِصَاصَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ
 یایکی و برتری و برتر گوازی ترا سر زده ای پروردگار

عالمیان: تَلَمَّحْتُ لِمَا رَزَقَكَ

يَسْرَعُ بَابِ إِحْسَانِكَ يَدُ عَائِدِهِ

فَلَا تُعْرِضْ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ

عَنِّي وَاقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُ فَقَدْ

دَعَوْتُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَأَنَا

أَرْجُو أَنْ لَا تُزِدَّنِي مَعْرِفَةً

مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ إِلَهِي

أَنْتَ الَّذِي لَا يُخْفِيكَ

سَائِلٌ وَلَا يَنْفُصُكَ نَائِلٌ

پروردگارا:

۰۰۰ ۰ ای آقای من! بنده «نا توان»
 بدرگاه تو هست، نیازمندی شدیدش روی رابه
 پیشگاهت بیای داشته که در احسانت رابدعای خود
 بگوید «و با آرزوهای پنهانی خویش در جستجوی عطا
 شست» پس روی گریمت را از من بگردان.
 و آنچه را که عرض می دارم، از من بنپذیر، همانا
 که ترا با این دعا میخواهم و امیدوارم که مرا نومی
 بگردانی، چرا که رأفت و رحمت ترا می شناسم.
 خدای من! توانی که جدیت و ابرام سائلی ترا
 نرنجانند، و هیچگاه «و هیچگونه» عطائی، بتوفیق

أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْتِ مَا نَقُولُ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي سَبِيحًا صَبْرًا

جَمِيلًا وَفِرَاحًا جَافِرِيًّا وَ

قَوْلًا صَادِقًا وَاجْرَاعِيًّا اسْأَلُكَ

يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ

مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ

اسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا

سَأَلْتُ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ

واردت سازد و تو بچپانی که خود فرموده ای و بالاتر از آنی -
 که میگوئیم .
 آفریدگارا؛ من از تو صبر جمیل و گشایشی -
 نزدیک و گفتاری راست و پاداشی عظیم میطلبم .
 « بهتر گویم » ای خدای من ، از تو هر چیزی
 که میدانم و آنچه از خیرات که نمیدانم « نیز » میخواهم
 بارها ؛ من از تو میخواهم آنچه را که بندگان -
 شایسته ات از تو خواسته اند .

يَا خَيْرَ مَرءٍ سُلِّ وَأَجُودٍ مَنْ أَعْطَى أَعْطَى

سُؤْلِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِي وَالِدَيْ وَوَلَدِي

وَأَهْلِ حُرَانِي وَأَخْوَانِي فِيكَ أَرْعِدْ عَلَيَّ

وَأَظْهِرْ رُؤْيِي وَأَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي وَاجْعَلْنِي

مِنْ أَطْلَعْتُمْ عَمْرَهُ وَحَسَنْتُمْ عَمَلَهُ وَأَمَمْتُمْ عَلَيْهِ

نِعْمَتِكَ رَضِيتَ مِنْهُ وَأَحْبَبْتَهُ حُبَّ طَبَّةٍ

فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَأَسْبَغَ الْكِرَامَةَ وَأَثَمَ الْعَيْشِ

إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا نَشَاءُ وَلَا تَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرَكَ

نکته و حدت مجوی، اردل بی معرفت
 کوه سرکیده را، در دل دریا طلب
 سالک راه را سپوی، پای پراز آبله
 گنج گهر بایدت، در تیره دریا طلب
 مرد خدا کی کند، میل بلذات خلد
 در دل کودک و شان، لذت حلوا طلب؛
 در دل سخت است و بس آرزوی سیم و زر
 گر طلبی سیم و زر، در دل خار طلب
 باطن صافی چون نیست، راه حقیقت مجوی؛
 چاه بسی در ره است، دیده بیا طلب؛ «دستی کرانی»

ای بهترین مطلوب و ای بهترین بخشندگان، سر آیه
 سنج را

که برای خود و خانواده و پدر و مادر و فرزندان و مستحطینم،
 «یا همه کسانی که در کفالتیم هستند» از تو خواستیم
 مرحمت فرما، در معیشت و سعادت بده و مروت «کمنون»
 مرا «بدینوسیله» ظاهر فرما، و تمام حالاتم بسامان
 رسان و مرا از آنان مستر کرده که عمرشان در از و عملشان
 نیک، و نعمت ابراهیم تمام فرموده ای، و هم از ایشان
 خوشنودگشته ای، و بزنگانی «ابدی» پاک،
 و بر جاویدترین خوشنودی، و از زبان و
 فراوانترین کرم، و منزهترین عیش، قرارشان
 داده ای. همانا که تو هر چه خواهی میکنی، و غیر تو
 دیگر کسی هر چه نخواهد نمیتواند بکند.

اللَّهُمَّ خُصِّنِي مِنْكَ بِخَاصَّةِ

ذِكْرِكَ وَلَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أَتَقَرَّبُ

بِهِ فِي انِّاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ

رِيَاءً وَلَا سُمُوعَةً وَلَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا

وَأَجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ

وَالْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ فِي

الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالْمُقَامِ فِي نِعْمِكَ

هست کن نیست کن هسته
 زین دو صفت جلوه خود خواسته

ماه مه فانی، تو خود آراستی || از پی لا، در پی الستی

لا ای تو مستلزم الستی تواتر «ناغم الملك»

اللَّهُمَّ خُصِّنِي بِخَاصَّةِ ذِكْرِكَ .

پروردگارا ؛ مرا بیا دیویشه ات تخصیص ده و آنچه را
 که در طول شب و گذشت روز انجام میدهم تا بتو
 نزدیک شوم ، برای آوازه و از روی ریا و تمعنه و مایه
 بخودنازی و سرکشی و ناسپاسی قرار داده ، بلکه مرا از
 فروتنان خود قرار ده . خداوند آگشایی
 در روزی و امنیتی در وطن ، و روشنی چشمی در خانواده
 و مال و سرزدان ، و مقامی در نعمتهای خود که

عِنْدَكَ وَالصِّحَّةَ فِي الجُصْمِ وَالقُوَّةَ فِي البَدَنِ

وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَاسْتَعْمَلَنِي بِطَاعَتِكَ وَ

طَاعَةِ رَسُوْلِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَبَدًا

مَا اسْتَعْمَرْتَنِي وَاجْعَلْنِي مِنْ اَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ

نَصِيْبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ اَنْزَلْتَهُ وَنَزَلْتَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ

فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا اَنْتَ تُنَزِّلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ

رَحْمَةٍ تَنْسُفُهَا وَعَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَبَلِيَّةٍ تَنْدَفِعُهَا

وَحَسَنَاتٍ تَنْفُلُهَا وَسَيِّئَاتٍ تَنْجَاوُزُ عَنْهَا

نزد من است، و تندرستی و نیروی در بدن و سلامتی
در دین «به بنده نالوانت» مرحمت نما.

همواره مرا به فرمانبرداریت و اطاعت پیامبرت
«که درود خدا بر او و خواندنش باد» مادام که مرا زنده
داری و ادار، و نصیبم از آنچه که در شب قدر و ماه مبارک
رمضان و در هر سال دیگر، از سایر بندگان
بیش و بیشتر قرار ده، و از هر گونه رحمتی که نازل
و بخش میکنی و هر عافیتی و سلامتی که بر خلق ارزانی
میداری و از هر گونه گرفتاری که دفع میکنی
و از حسنائی که میپذیری و از بدیهائی که در
میگذری، بهره ام از همگان بیشتر گردان.

وَارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا

وَفِي كُلِّ عَامٍ وَاارْزُقْنِي رِزْقًا وَاسِعًا

مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ وَاصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي

الْأَسْوَاءَ وَاقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَالطُّلَامَاتِ حَتَّى

لَا أَنَاذِبُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَخُذْ عَنِّي بِاسْمَاعِ

أَصْدَادِي وَأَبْصَارِ أَعْدَائِي وَحُسَادِي

وَالْبَاغِينَ عَلَيَّ وَأَنْصُرْنِي عَلَيْهِمْ وَأَفِرَّ عَيْنِي وَفَرِحْ

فَلْبِي وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَبِّي وَكَرْبِي فَرَجًا وَخُرْجًا

حج بیت الله احرام را در این سال بخصوص، و هر
سال دیگر روزیم منرا، و از فضل وسیع خود
روزیم بگشای .

ای آقای من ؛ بدیها را از من بگردان و
«هنگونه» قرض و حقوق مردمان و بستگیهای منته
ام را از من ادا فرمای تا که آزرده خاطر و خوار نگردم
و گوش و دیدگان دشمنان و کینه توزان و
حسودان، و زیان ستمکاران را از من بگردان،
و مرا برایشان یاری کن، و دیده ام روشن
حاجتم بر آورده و قلبم شادمان نمای و از هموم و غموم
برایم گشایشی و نجاتی بخشای، و هر که «و هر چه»

وَاجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ

خَلْفِكَ تَحْتِ قَدَمِي وَاكْفِنِي شَرَّ السُّلْطَانِ

وَشَرَّ السُّلْطَانِ وَسَيِّئَاتِ عَمَلِي وَطَهِّرْ بَنِي

مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَاجْرِنِي مِنَ النَّارِ

بِعَفْوِكَ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ

رَوْحِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ ۝

بِفَضْلِكَ وَالْحَفِي بِأَوْلِيَائِكَ

الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

الآيَةُ الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ

شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضَّرْفَ فَاسْمَعْ شِكَايَتِي

أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي،

فَهَبْ لِي دُفْوِي كُلَّهُ وَأَتَّصِحْ حَاجَتِي

فَرَادِي قَلِيلٌ مَا أَرَاهُ مُبَلَّغًا «

الْتِرَادِ أَنْبِيَّ أَمْ لِبَعْدِ مَسَافَتِي؟

أَنْتَ بِأَعْمَالِ فَبَاحٍ رَدِيَّةٍ

وَمَا فِي الْوَرَى عَبْدُ جَنِّي كَجَانِبِي

أَخْرِفْنِي بِالنَّارِ؟ يَا غَايَةَ الْمُنَى

فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافَتِي؟

« عَلَى بْنِ الْحَسَنِ السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ »

از تمام مخلوقات قصد زیانم دارد، زیرگامم قراریده.

وَ الْكُفْبِي شَمَّ الشَّيْطَانِ وَ شَمَّ السُّلْطَانِ وَ سَيَّاتِ عَلِيٍّ

... واز همه گناهان مرا پاک گردان

و از آتشم بگو خود نجات بخشای، و بر حمت

خویش داخل بهشتم گردان.

و به فضل خود، از وصال حور عین بهره دم

نما.

و مراباد و ستان خودت محمد و آلش که سبکا

ملحق گردان.

الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

الْأَخْيَارِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ

وَعَلَىٰ أَجْسَادِهِمْ وَأَرْوَاحِهِمْ

وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

إِلَهِي وَسَيِّدِي وَعِزَّتِكَ

وَجَلَالِكَ لَنْ طَالِبِينَ

بِدُ نَوْجِي لِطَالِبِنِكَ

بِعَفْوِكَ !

آن نیکان و پاکان و پاکیزگان و سیکوکاران که
 درود و رحمت و برکات تو «ای خدای» برایشان
 و برتن پاک و روان بی آشان باد.

احمد که محبین سفیر زینست	بگزیده بوحی، سبزه نیش
فخرست که بگروی برایش	جبل است که سرکشی فرایش
میکوش که سرنهی بدرگاهش	بشاکه جان کنی بقربانش
محراب دهم ابرویش جانی را،	مشتاق نماز کرد و ارگانش
بنیوش «الهی» سخن کز عشق *	یابی شرف خطاب قرانش

«الهی متشاهی»

الْهِیَ وَسَیِّدِی وَعِزَّتِی وَجَلَالِی
 لِأَنَّ طَالِبِی بُدُنُوْبِی لَا طَالِبِیْكَ بِعَفْوِکَ .

وَلَيْنٌ طَالِبَتْنِي بِلُؤْمِي لِأُطَالِبَنَّكَ

بِكْرَمِكَ وَلَيْنٌ أَدْخَلْتَنِي ٦

النَّارَ لِأَخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ

بِحُبِّي لَكَ إِلَهِي وَسَيِّدِي

إِنْ كُنْتَ لَا تَغْفِرُ إِلَّا

لِأَوْلِيَاءِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ

فَالِي مَنْ يَفْرَعُ الْمُدْنُونَ وَإِنْ

كُنْتَ لَا تَكْرُمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ

خدایا، ای آقای من؛ اگر بجزم گناهانم بازخواست
 البسته به «دلیل» عفو تو «محاکمه را آغازو» طلب
 عفو نمایم، و اگر گناه پستی و بدیم گیری، همانا که بگرم
 دست التجازم. و اگر باشتم در آری، حقا که دوزخیان را
 از محبتم تو آگاه سازم ...

الهی و سیدی؛ اگر تو جز دوستان و فرمان
 بردارانت را نیامرزی، پس گنهکاران بدرگاه کی-
 ببالند و بگیرند؟

فقط بجانب خوبان نظر کن که از اینسوی
 گناهکار هزاران بانتظار گناه

و اگر بجز وفاداران کوی خود کسی را اگر ارام نمانی،
 «گازنده»

فَمِنْ بَسْغِيثِ الْمَسِيُونِ اَلِهٖ اِنْ اَدْخَلْتَنِي

النَّارَ فَخِذْ لِي سُرُورَ عَدُوِّكَ اِنْ اَدْخَلْتَنِي

الْجَنَّةَ فَخِذْ لِي سُرُورَ رَبِّكَ اَنَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

اَنْ سُرُورَ رَبِّكَ اَحَبُّ اِلَيْكَ مِنْ سُرُورِ عَدُوِّكَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبَّكَ وَ

حَسْبَهُ مِنْكَ وَتَصَدِّقًا بِكَ اِيْمَانًا بِكَ

وَفِرْقًا مِنْكَ وَشَوْقًا اِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ

الْاِكْرَامِ حَبِّ اِلَى لِقَائِكَ وَ اَحْبِبْ لِقَائِي

پس تبهکاران به پیشگاه کی پناه برند...؟
 خداوندا؛ اگر مآتش اندازی دشمنانت شاد شوند
 و اگر در هجتم جای دبی پیامبرت خشنود گردد، و بدات
 اقدست سوگند، بیجان میدانم که شادمانی پیغمبر را
 از خوشنودی دشمنت بیشتر دوست داری.

پروردگارا؛ من از تو خواهم که قلم از محبت و ترس
 خود و همچنین از تصدیق و ایمان بکتابت و هم از بحر فلابه
 و بیم و امید بدرگاہت، و از اشتیاق بکوی خودی
 دوا بجلال، مالامال سازی.

ای خداوند؛ جلال و عظمت و تقایر رحمتت
 را، محبوبم گردان، و از دیگر سوی، تقایم دوست بدات

وَأَجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ

وَالْكَرَامَةَ اللَّهُمَّ احْفَظْ بِصَالِحٍ مَنْ مَضَىٰ

وَأَجْعَلْنِي مِنْ صَالِحٍ مَنْ بَقِيَ وَخُذْ

بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَأَعِنِّي عَلَىٰ

نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَىٰ

النَّفْسِهِمْ وَأُحْمِمْ عَلَىٰ بِأَحْسَنِهِ وَ

اجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ

وَأَعِنِّي عَلَىٰ صَالِحٍ مَا أَعْطَيْتَنِي

و برایم در نزدیکی خود آسایش و گشایش و کرامت
قرار ده .

بار الهی ؛ « چون میرم » مرا بگذرگانِ صلاح-
ملحق فرمای (۱) ، و هم از شایستگیانی که بجای هستند قرار
ده ، و مرا بر راه اهل صلاح و ادار ، و برای پیوستن
بر نفسم یاریم و سرمای آنچنانکه صاحبین را در مجاهده با
نفسشان یاری میکنی ، و کار و کردارم بانسکو ترین وجه بسیار
رسان ، و بر حمت پادشاهم هستت قرار ده .
ای پروردگار جهانیان ؛ بخششای شایسته و
عطایای گرانبهایم که بخشیدی بمن بکف و عنایت

(۱) تا مرتکب نصب العین شخص نباشد ، با طول ال و بوی نفس و محبت دنیا ، وصول
به مدارج صلاح محال است ، لهذا امام علیه السلام پس از ذکر گذرگان از خداوند صلاح میخواهد - م .

وَتُبِّئْنِي يَا رَبِّ وَلَا تُرُدَّنِي

حِينَ سُوِّءَ إِسْتَفْدَنْتَنِي ۝

مِنْهُ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا

لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ ۝

أَحْيِي مَا أَحْيَيْتَنِي ۝

عَلَيْهِ

فرمای و هم چنان شان پانیده دار، و برای همیشه
 مرا بکارهای بدی که از انجامشان نجاتم داده ای برگردان
 ای خدای عالمیان .

با دوستی در ره توحید نتوان راه یافت
 یارضای دوست باید یارضای خویشتن
 چون ز دل بیرون نمائی دیو، آید جبرئیل
 چون در آمد نور زردان رخت بر بست اسیرن

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ
 افریدگارا، من از ذات پاکت ایمانی خواهم
 که جز بقایت پایان نیابد، و تا وقتی که نخواهی زندگی
 و زندگانیم بخشی، بر آنچنان ایمانم زنده دار، و چون خواهی

وَتُوفِّيَ إِذْ تُوَفِّيَنِي عَلَيْهِ وَأَبْعَثْنِي إِذْ أَبْعَثْتَنِي

عَلَيْهِ وَأَبْرءُ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالشَّكِّ السَّمْعَةَ فِي

دِينِكَ يَكُونُ عَلَيَّ خَالِصًا لَكَ اللَّهُمَّ اَعْظِمْ

بَصِيرَةً فِي دِينِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَفَهْمًا

فِي عِلْمِكَ وَكَلِيمًا مِنْ رَحْمَتِكَ وَرِيحًا مَجْرُبَةً

عَنْ مَعَاصِيكَ وَبَيْضًا وَجْهِي بِنُورِكَ وَ

اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيهَا عِنْدَكَ وَتُوفِّيَنِي فِي سَبِيلِكَ

وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بمیرانیم، با آن ایمان بسیران و بهنگامی که خواهی
 مرا برانگیزانی، بهمراهی آن برانگیزان و دلم را از آلاش
 ریا و شکست و دوستی آوازه در دین خود پاک فرما
 تا معلم ناب گردد و فقط برای تو باشد.

بارالها! بیانی در دینت و فنی در حکمت و سننشی در
 علمت و دوبره از رحمتت و پارسائی که از نافرمانی
 تو ام مانع شود، بمن عطا فرما و بنور و شیره دانت رویم پی
 گردان و میل و خواهشم بدانچه نزد تو از رحمت و
 مغفرت و رضا است قرار ده، و مراد را بهت و
 بر ملت رسولت که درود خدای بر او آید او
 باد، بسیران.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ

الْفُسْخِ وَالْكَسَلِ وَالْهَمِّ وَ

الْجُبْنِ وَالْجُلِّ وَالْغَفْلَةِ

وَالْفُسُوءِ وَالْمُسْكِنَةِ وَالْفَقْرِ

وَالْفُاقَةِ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ

وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا

وَمَا بَطَّنَ ...

حاصل هر دو جهان عشق تو دارد در بر
 دو جهان داده ز کف هر که خریدار نوشت

صاحب‌زبانی

سروردگارا؛ همانا که ارستی و کاهلی، و ناراستی و
 اندوه و ترس و بخل و غفلت، و سخت دلی و خواری و
 پریشانی، و نیازمندی و درماندگی و هرگونه بلا و سوز
 عیان و نهان بتوپناه میبرم.

آگاه باشید؛ زمین و آسمان من، گنجایش مرا
 ندارد، من بزرگ دلمای شکسته اهل ایمانم. حدیث قدسی
 ایمان بخدا: دل شکسته، قلب سلیم، صفای باطن
 دعای نفع دوست و دشمن و خدمت بخلق مطابق
 رضای خدا، از سرمایه های جهان باقی است

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَنْفَعُ وَبَطْنٍ لَا يَسْبَعُ

وَقَلْبٍ لَا يَجْمَعُ وَدُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ وَعَمَلٍ لَا

يَنْفَعُ وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَدِينِي

وَمَا أَلِيَّ عَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ

لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَلَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ

مُلْتَحِذًا فَالْأَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ

وَلَا تُرِدَّنِي بِهَلَاكَةٍ وَلَا تُرِدَّنِي بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و «باز هم» از نفسی که قناعت ندارد و شکمی
 که سیر نکرد، ودلی که «نرم نباشد» وزاری نکند
 و دعائی که مستجاب نگردد، و علی که سو و نخواست «و نمازی که
 بالا نرود» بذاتت پناه میآورم.

اگر دیدگارا؛ نفس خودم «و فرزندم» و دینم
 و شروتم و همه آنچه را که بمن بخشوده ای، از شر شیطان جهم
 به پناه تو در میآورم، همانا که تویی شنوا و دانای.
 پروردگارا! منکه بجز تو پناه دهنده نمی یابم،
 «مان مباد که احدی از پناه تو دورم گرداند» و مراد در
 هیچگونه عذاب خود قرار داده، و مرابورطه ببلاکت باز
 مسینداز و از «دیده قمرت» بعذاب در نام میگوین

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَأَعْلِ ذِكْرِي

وَارْفَعْ دَرَجَتِي وَحُطَّ وِزْرِي؛

وَلَا تَذْكُرْنِي بِمُخْطِئَتِي وَاجْعَلْ

ثَوَابَ مَجْلِسِي وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَ

ثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَالْجَنَّةَ

وَاعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ زِدْنِي

مِنْ فَضْلِكَ الْخَيْرِ إِلَيْكَ

رَاغِبُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛

خداوند! دعواتم بپذیر و نامم بلند و ارجمند گردان
 و بیاد خود دم را انس ده و درجه ام بالا ببر و بارگناه
 از دو شوم فرو انداز و ذکر دعایم بالا ببر، گناهان «گذشته
 ام را» یاد کن، و پاداش نشستن و ثواب گفتار و
 جزای دعایم بهشت و «از همه بالاتر» خشودیت قرآن
 ای پرورش دهنده ام؛ آنچه را که حضرتت -
 مسلت کردم، بمن بخشای و از فضل خویش بی افزون
 فرمای، همانا که بسویت ما لیم، ای خداوند عالمیان

عالم علوی بود، جاگیکه مرغ روح
 آنجورا او بود، گلشن باغ جهان
 در دو جهانش مکان نیست که آن باقی است



اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ

أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَقَدْ ظَلَمْنَا

أَنْفُسَنَا فَاغْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ

أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَأَمْرُنَا

أَنْ لَا تَزِدَّ سَاءِلًا عَن

أَبْوَابِنَا وَقَدْ جُئِكَ سَاءِلًا

فَلَا تَزِدَّ حِجَابَ الْإِبْقَظَاءِ

حَاجِبِي،

کان وی است امر، جای می از لاکان

«جوهر لایحلاق»

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعُقُوفَ.

خداوندا! تو در کتابت سخن عفو فرمودستی
 و ببادستور دادی: از آنکس که بر ما ستم کرده،
 درگذریم، و «اینک» ما بر نفس خویش ستم کرده ایم پس
 از ما درگذر، همانا که توبه بخشش از ما سزاوارتری،
 ... و همچنین ما فرمودی که مستمندی را «میچگاه از درگاه
 خویش» نومید بر برگردانیم، «ای رحیم» من آن
 مستمدم که دست نیاز بدرگاه بی نیاز تو «ای حضرت
 فیاض» دراز کرده و آمده ام، پس مرا خبر با حاجت

وَأَمَرْنَا بِالْأَحْسَانِ إِلَى مَا

مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَنَحْنُ أَرْفَأُكَ

فَاعْنُنْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا

مَفْرَعِي عِنْدَ كُرْبِيِّ وَيَا

عَوْثِي عِنْدَ شِدِّي إِلَيْكَ فَرِعْتُ

وَبِكَ اسْتَعْتُ وَلَذْتُ لَا الْوُدَّ سِوَاكَ

وَلَا أَطْلُبُ الْفَرْجَ إِلَّا مِنْكَ فَاعْنِي

فَرْجَ عَنِّي يَا مَنْ يُفَكُّ الْأَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ

روا شده ام برکردان، این تو بودی که ما را بمیکو
 کردن نسبت بزیردستان و مالیک ما مفرمود
 «پروردگارا» ما بندگان تو ایم، پس ما را از آتش آزاد فرما
 ای آنکه در اندوهم پناه منی، و ای آنکه در سختی
 من فریاد می، بسوی تو و بدرگاه تو می نامم، و
 از تو کمک و مهربانی و یاری میجویم و بتو پناه آورده «پس
 از این هم» بجز تو کسی پناه نیاورم.
 و جز از تو، از دیگری گشایشی نخواهم، پس بفرما
 بر من و گشایشی عطا فرما ای کسیکه اسیر «در نخلیرا»
 را تو را میکنی، ای آنکه اندک «علی» را میپذیری
 و از «گناهان» بسیار در میگذری، از من «این

الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِيًّا لِبَسِيرٍ

اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ اِنَّكَ

اَنْتَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ اَللّٰهُمَّ

اِنِّيْ اَسْأَلُكَ اِيْمَانًا نُبَاشِرُ بِهِ

قَلْبِيْ وَيَقِيْنًا حَتّٰى اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يُصِيْبَنِيْ

اِلَّا مَا كُنْتُ لِيْ وَرَضِيْنِيْ مِنَ الْعَيْشِ

بِمَا قَسَمْتَ لِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

يَكْتُبُ الدُّعَاءَ الشَّرِيْفَ بِهَيْمَاهُ الْوَاوِزَةُ عَبَّاسُ الشَّرِيْفِيُّ
 بِنُحَادٍ مَعْلَى، غَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَاجْوَادِهِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ

دعا و اعمال « اندک را بپذیر، و از «معاصی» بیگانه
در گذر، همانا تو مهربان و آمرزنده ای .

سرور دگارا ! من از تو آنچنان ایمانی را میخواهم که
دل من آغشته بدان، و آنرا آسخت بدلم گردانی، و هم از درگاه
تو یقین راستی میطلبم، آنچنان یقینی که تا بدام
« و بپذیرم » که بمن چیزی نمیرسد جز آنکه -

« و آنچه » را که خامه قدرت بر صفحه قضایت برآ
سر نوشتم، نشسته و مراد آنچه از تعیش زندگی که نصیبم
کرده ای راضی و خوشود گردان، ای مهربانتر از همه مهربانان

مشهد مقدس، اسفند ۱۳۳۲ « محبت الاسلام »

نویسنده ترجمه و عاشق شریف، دانشجوی دینی عباس شریعی حرامی

در قم تحریر شد ۲۰، ۱۳۵۰ - صفر ۱۳۹۱

اللَّهُمَّ اغْنِنِي

اقوال الائمة

در ۱۴ مجلد

نظریه‌ای که مجال مطالعه اندک، و عموم را دسترس‌ی به آنجا آرد و نیست و کتب اولیه دینی با
عربی است .
از سوی دیگر نسل جوان، قدرت و حوصله استفاده از کتب قدیم را ندارند و ساجز و
تبدیل نام هم، کتب امروزی را نمی‌خوانند، در صورتیکه هر دو دسته تحقیقی دارند که دسته دیگر باید
از آن‌ها اطلاعاتی داشته باشند . در تألیف تدوین اقوال الائمة در نظر بوده است که
بریک از مجلدات این کتاب بدست برکس از افراد طبقه خواص، عوام، قدیم، جدید و قید صحت
آنکه مطالب مناسب خود را می‌بیند، مطالب بی‌گیری هم آشنا گردد و خسته کننده نباشد .
شما اگر مرد، زن تحصیل کرده هستید و یا فقط سواد خواندن و نوشتن را می‌دانید، تحصیلات
قدیمی یا امروزی دارید، مع علمی، دینی، اخلاقی، اجتماعی و یا ذوق انتقادی، ادبی، تاریخی -
و ادبی تمام بدانید اقوال الائمة شما را راضی میکند، دل شما را نورانیان روشن می‌سازد و تسکین میدهد .

ذیبا:

اقوال الائمة گلچین شیره از چهار صد و هفتاد و سه کتاب معتبر علمی، دینی، تاریخی، ادبی و
اخلاقی است، یعنی اگر شما اقوال الائمة را داشته باشید دارای یک کتابخانه معتبر خواهید بود .
۷ جلد طبع اقوال الائمة دارای دویست و هشتاد و سی و پنج حدیث باارائه ناخود و ترجمه
فارسی است . در این کتاب براران سخن از صد و حکیم و عارف و فقیه و ادیب و متکلم و دینی
دان و جامعه شناس و عالم علم الاخلاق آمده است .
ترجمه فارسی مقابل احادیث، طوری نیست در روان است که شما بتوانید روش همه را بیای

هفت جلد اقوال الائمه علی دو هزار و سیصد و شصت صفحه و زری چاپ شده است
 اقوال الائمه بهترین اثر از چهار صد و بیست شاعر قدیم و جدید خط کرده است .
 از دوره اقوال الائمه و ضامن ، تاکنون سی و شش هزار دو بیت جلد طبع و شیرازه است
 اقوال الائمه برای همه فارسی خوانان و عربی دانان قابل استفاده است .
 هر یک از مجلدات اقوال الائمه به تصحیح کتاب مستقل است .
 برای اقوال الائمه تاکنون هشتاد و چهار تقریظ از افضی نقاط ایران و همچنان
 از جاگارتای اندونزی تا دارالتربیه مصر ، مدرسه الواعظین لاهور ، حوزه های علمیه
 نجف اشرف ، قم ، مشهد مقدس بزبان فارسی و عربی بنظم و تشریح شده است ،
 مراجع تقلید کتابت یافته اند ، اساتید تقریظ نوشته اند ، وزارت آموزش
 و پرورش استیاز داده و بخشامه صادر کرده است .
 دوره کامل هفت جلدی با جلد زر کوب کاغذ اطلاق فقط ۱۰۰ تومان .

محل اکران و انتشار :

تهران بازار دارالکتب الاسلامیه آخوندی
 " جنب مسجد شاه مکتبه الصدوق عتاری
 " خیابان شاه آباد کتابفروشی محمدی محمدی
 مشهد بازار سوای محله " جعفری اصلاحی
 تهران - خیابان ایران ، کوچه تقیه الملک ، کاشی ۱۵ - تلفن ۳۲۲۹۹۴

جلد، هشتم

اقوال الامم
عليهم السلام

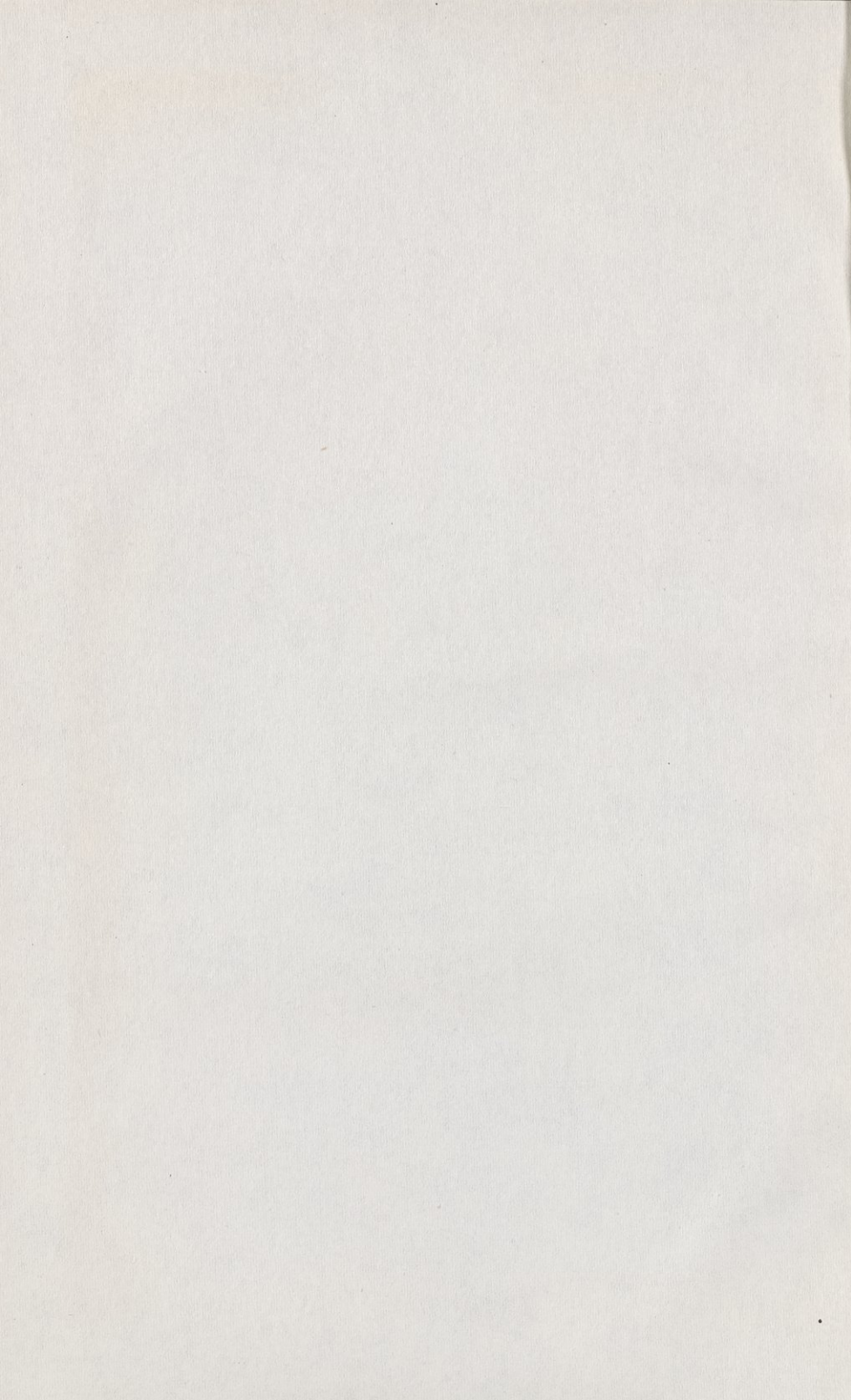
منتشر توسط

دوره هفت جلدی با کاغذ اعلا طی دو بهر هزار و پانصد

صفحه وزیری با جلد زر کوب فقط صد تومان ...

تهران - تلفن ۳۹۲۹۶۴

از مؤلف بخواهید .



Library of



Princeton University.

Princeton University Library



32101 073837799

مجله علمی و ادبی